



علوم لغة فارسية

بكوشش دكتور / محمد السبع فاضل حسائين

كلية الآداب

الفرقة الثانية . نظام الساعات المعتمدة

قسم اللغة الفارسية

العام الجامعي

٢٠٢٢/٢٠٢٣ م

زبان‌شناسی

جمله

به مجموع چند کلمه که در کنار هم، معنی و مفهوم خاصی را می‌رسانند، جمله می‌گویند.

در باره ی جمله به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

ساختمان جمله

چند ساخت کلی:

۱- جمله هایی که با فعل های لازم ساخته می‌شوند.

نهاد (گروه اسمی) + فعل

مانند: حسین رافت.

۲- جمله هایی که با فعل اسنادی ساخته می‌شوند. نهاد (گروه اسمی) + مسند + فعل (گروه فعلی)

مانند: هوا خوب است.

۱- جمله هایی که با فعل های متعدی ساخته می‌شوند.

نهاد (گروه اسمی) + مفعول + فعل (گروه فعلی)

مانند: تو کتاب خریدی.

نهاد (گروه اسمی) + حرف اضافه + متمم + فعل (گروه فعلی)

مانند: آنها از مدرسه آمدند.

اگر مفعول همراه " را " باشد (مفعول شناخته)، قبل از متمم می‌آید.

نهاد (گروه اسمی) + مفعول شناخته (+را) + متمم + فعل (گروه فعلی)

مانند: حسین کتاب را به من داد.

اگر مفعول همراه "ی"، باشد (مفعول ناشناخته) بعد از متمم می آید. نهاد (گروه اسمی) + متمم + مفعول
ناشناخته + فعل (گروه فعلی) مانند: من از سارا کتابی گرفتم. جای واجزای جمله

نهاد (گروه اسمی): معمولا در اول جمله می آید.

فعل (گروه فعلی): همیشه در پایان جمله می آید.

مفعول: پس از فاعل و قبل از فعل می آید. متمم: بعد از فاعل و قبل از فعل می آید.

قید: معمولا اول جمله می آید.

نکته:

قید های مکان مقدار، حالت، ترتیب و تاکید معمولا پس از نهاد می آیند، اما قیدهای زمان، نفی و تردید
پیش از نهاد هم می توانند بیایند.

نکته:

هر کدام از بخش های اصلی یک جمله می تواند به شکل گروه استفاده شود. یعنی فاعل، مفعول، متمم
یا فعل جمله به جای یک کلمه می تواند یک گروه باشد.

مانند: دانشجویان این کلاس آمدند.

گروه (اسمی) نهادی مانند: معلم کتاب های جدید را به دانشجویان داد.

گروه مفعولی مانند: پدر به پچه های فقیر هدیه ای داد.

گروه متممی مانند: آنها از این داستان سر درنیاورند. گروه فعلی

مطابقت فعل با نهاد

از آنجایی که نهاد با فعل ارتباط پیدا می کند، بنابراین در باره ی مطابقت فعل با نهاد بیاننکته هایی
ضروری است.

1 - اگر نهاد جاندار باشد، فعل در جمع و مفرد بودن با نهاد مطابقت می کند؛ یعنی برای نهاد مفرد،

فعل مفرد و برای نهاد جمع، فعل جمع استفاده می شود.

مانند: استاد آمد.

استادان آمدند.

۲- اگر نهاد، جمع و غیر جاندار باشد، فعل می تواند هم مفرد و هم جمع استفاده شود.

مانند: شیشه ها شکست

شیشه ها شکستند.

۳- اگر نهاد جمع و اسم معنی با قید زمان باشد، معمولاً فعل به صورت مفرد استفاده می شود.

مانند: هفته ها گذشت.

سختی ها تمام شد.

۴ . اگر نهاد اسم جمع باشد، معمولاً فعل هم جمع می آید و هم مفرد.

مانند: عده ای با او رفتند.

عده ای با او رفت.

نکته:

معمولاً استفاده از فعل با نهاد جمع بهتر است.

انواع جمله از نظر معنی

جمله ها از نظر معنی و حالت بیان به سه دسته تقسیم می شوند: جمله های خبری، پرسشی و امری.

جمله ی خبری

جمله ی خبری جمله ای است که خبری را در باره ی موضوعی می دهد. جمله های خبری ترتیب جمله های معمولی را دارند.

نهاد - مفعول + فعل

مانند: استاد کتاب را خواند.

جمله ی امری

جمله ای است که به مخاطب خود انجام دادن یا ندادن کاری را امر می کند.

مانند: لطفا به موقع بیایید.

از اینجا نروید.

نکته:

جمله های امری معمولا با عبارت های "لطفا" و "خواهش کردن" همراه هستند.

مانند: لطفا به موقع بیایید.

خواهش می کنم پنجره را ببندید.

جمله ی پرستی

جمله ای است که در آن درباره ی چیزی یا کسی پرستی بیان می شود.

مانند: دیروز چه کار کردی؟

چند نوع جمله ی پرستی و جود دارد:

۱- جمله ی پرستی بله نخیر / نه

الف) جمله ی پرسشی آهنگ دار

در این جمله ها فقط آهنگ صدا عوض می شود. در این نوع جمله ها، آهنگ صدا خیزان است.

ب) جمله پرسشی رسمی با "آیا" است.

مانند: آیا تو دیشب در خانه بودی؟

جواب مانند نمونه ی بالا است؛ جواب هم می تواند کامل باشد، هم کوتاه. جواب مثبت "چرا" است و جواب منفی "نه".

مانند: تو دیشب در خانه بودی؟

جواب مثبت: بله.

جواب منفی: خیر نه

در این جمله ها می توانیم از پاسخ کامل هم استفاده کنیم.

مانند: بله، دیشب در خانه بودم.

خیر/ نه، دیشب در خانه نبودم.

در این جمله ها کلمه ی پرسشی "آیا" به اول جمله اضافه می شود و آهنگ جمله خیزان

۲- جمله ی پرسشی با " مگر

مانند: مگر ناهار نمی خوری؟

جواب مثبت: چرا، می خورم.

جواب منفی: نه، نمی خورم.

جمله های پرسشی همراه با کلمه ی پرسشی

کلمه های پرسشی در زبان فارسی، صفت ها و ضمیر های پرسشی هستند. این صفت ها و ضمیرها می توانند در باره ی قید، فاعل، مفعول، متمم و فعل بپرسند.

مانند:

قید: دیروز به سینما رفتیم.

کی/ چه وقت به سینما رفتید؟

فاعل: سارا آمد.

کی آمد؟

مفعول: سارا کتاب را برد.

سارا چه چیزی چه بود؟

متمم: تو از سارا پرسیدی.

تو از کی پرسیدی؟

فعل: سارا رفت.

سارا چه کار کرد؟

به نکات زیر توجه کنید:

- اگر کلمه ی پرسشی در باره ی فاعل و قید بپرسد، در اول جمله نوشته می شود.
- اگر کلمه ی پرسشی در باره ی مفعول و متمم بپرسد، در وسط جمله نوشته می شود.
- اگر کلمه ی پرسشی در باره ی فعل می پرسد، همراه کلمه ی پرسشی "چه" و "کار کردن" | نوشته می شود.

جمله های ساده و مرکب

جمله از نظر ساختمان به دو نوع ساده و مرکب تقسیم می شود: جمله ی ساده و جمله ی مرکب.

جمله ی ساده

جمله ی ساده جمله ای است که در آن یک فعل وجود دارد.

مانند: هفته ی آینده به مسافرت می رویم.

جمله ی مرکب

جمله ی مرکب جمله ای است که در آن بیشتر از دو فعل وجود دارد.

جمله های ساده ای که جمله ی مرکب را می سازند، دو نوع هستند: جمله ی پایه و جمله ی پیرو.

جمله ی پایه قسمتی از جمله ی مرکب است که هدف اصلی گوینده در آن است و جمله پیرو قسمتی از جمله ی مرکب است که همراه جمله ی پایه می آید و وابسته به جمله ی پایه است، همچنین مفهوم هایی مانند شرط، ترتیب زمانی، علت و... را به جمله ی پایه اضافه می کند.

نکته:

جمله ی پیرو معنی کاملی ندارد و همراه یکی از حروف ربط می آید. همین طور فعل های | جمله ی پیرو می توانند به شکل مصدر هم بیایند، در این صورت جمله ساده خواهد بود.

به جمله های زیر دقت کنید:

نمونه: به خانه می روم تا استراحت کنم. (جمله مرکب)

برای استراحت کردن به خانه می روم. (جمله ساده)

جمله ی اول یک جمله ی مرکب است. دو قسمت پایه و پیرو آن عبارت اند از:

جمله پایه: به خانه می روم.

جمله پیرو: تا استراحت کنم.

و در جمله ی دوم، قسمت پیرو جمله با عبارت مصدری شروع شده است.

بخش پایه: به خانه می روم.

بخش پیرو: برای استراحت کردن.

جمله های هم پایه

جمله های هم پایه ی مرکب، جمله های مستقلی هستند که به وسیله ی یک حرف ربط هم پایه

به هم مرتبط شده اند و هر کدام معنی کاملی دارند.

مانند: او به اتاق من آمد و به من سلام کرد.

در این جمله هر دو جمله ی " او به اتاق من آمد" و " به من سلام کرد" معنی کامل و مستقلی دارند.

تغییرات و حالت های مختلف جمله بر اساس منظور و هدف گوینده، جمله تغییرات مختلفی را پیدا می کند. این تغییرات عبارت اند از: حذف در جمله و نقل قول.

حذف در جمله

گاهی در جمله بدون استفاده کردن از بخش هایی از جمله منظور و هدف را بیان می کنیم؛ در نتیجه بخش هایی از جمله به خصوص فعل حذف می شود. در جمله معمولاً سه نوع است:

عرف اهل زبان، قرینه ی لفظی یا معنوی.

الف) حذف بر اساس عرف اهل زبان

جمله هایی که برای تعارف، دعا یا نفرین استفاده می شوند.

مانند: صبح به خیر، عید شما مبارک، خیلی ممنون، قربان شما، مرگ بر دروغ گو، و...

۱- جمله هایی که با ضمیر پرسشی "کو" می آیند.

مانند: محمد کو؟

۲- بعضی از جمله های تعجبی

چه عجب!

۳- بعضی از جمله های پرسشی

چه خبر

در اصطلاحات و علامت های هشدار دهنده ورود ممنوع، خطر!

ب) حذف به قرینه ی لفظی

در این نوع حذف، گوینده بدون آوردن بخش های دیگر جمله منظور اصلی خود را می گوید.

به نمونه های زیر توجه کنید.

نمونه:

سؤال: این کتاب کیست؟

پاسخ دهنده ی سؤال فقط می گویند: "محمد". یعنی او بخش های دیگر جمله مانند: "این کتاب جواب:

محمد

محمد است" را حذف کرده است.

نکته:

حذف به قرینه ی لفظی در مورد فعل کمکی در زمان های گذشته ی نقلی، گذشته ی دور و گذشته ی

التزامی هم صورت می گیرد:

نمونه: او از اینجا رفته و خانه ی جدیدی خریده بود. جمله ی اصلی: او از اینجا رفته بود و خانه ی جدیدی خریده بود.

ج) حذف فعل به قرینه ی معنوی

گاهی در جمله بدون این که اشاره ای به مطلب خاصی بکنیم، منظور و هدف اصلی خود را بیان می کنیم و فقط با گفتن کلمه یا جمله ای منظور خودمان را می گوئیم. شنونده از معنی و مفهوم جمله یا عبارت، هدف اصلی گوینده را می فهمد.

نمونه: من همیشه در این رستوران غذا می خورم، نه آن یکی.

جمله اصلی: من همیشه در این رستوران غذا می خورم، در آن یکی غذا نمی خورم. در این جمله، گوینده بدون تکرار و گفتن عبارت های جمله ی اول، منظور خودش را روشن کرده است.

نقل قول مستقیم و غیر مستقیم

گاهی لازم است صحبت هایی را که از دیگران می شنویم برای فرد دیگر دوباره تعریف کنیم.

گاهی دقیقا آنچه فرد گوینده گفته است را می گوئیم که به آن نقل قول مستقیم می گویند و جمله ی نقل شده را پس از دو نقطه بدون تغییر در گیومه (" ") می گذاریم. همچنین، گاهی خودمان از زبان فرد گوینده صحبت می کنیم. در این صورت زمانی که صحبت ها را با زبان خودمان بازگو کنیم، از فرمول های نقل قول غیر مستقیم استفاده می کنیم.

نمونه: نقل قول مستقیم

او گفت: "من این ساختمان را ساختم" او گفت که او این ساختمان را ساخته است.

در نقل قول غیر مستقیم بخش هایی از جمله عوض می شود که در ادامه به آنها اشاره می کنیم:

الف) بعضی زمان ها عوض می شوند.

- ۱- گذشته ی ساده ← گذشته ی نقلی
- ۲- گذشته ی دور - گذشته ی دور نقلی
- ۳- گذشته ی استمراری ← گذشته ی استمراری نقلی
- ۴- دگذشته ی ناتمام ← در این زمان، هر قسمت جدا عوض می شود؛ "داشتن" به گذشته نقلی و قسمت استمراری فعل به گذشته ی استمراری نقلی.

نکته:

زمان های گذشته ی نقلی، حال اخباری، حال ناتمام، آینده، گذشته ی التزامی و حال التزامی تغییر نمی کنند.

نکته:

فعل امر به حال التزامی تغییر، می کند.

ب) ضمیرها عوض می شوند.

من ← او

تو - من

ما - آنها

شما ، ما

نکته:

ضمیرهای "او" و "آنها" عوض نمی شوند.

به نمونه های زیر توجه کنید

او گفت: "من دیشب به سینما رفتم". شما گفتید که من دیروز به او تلفن کرده بوده ام؟

او گفت: ما هر روز به رستوران دانشگاه می رفتیم.

او گفت که آنها هر روز به رستوران دانشگاه می رفته اند.

او گفت: "شما دیشب داشتید روزنامه می خواندید".

او گفت که ما دیشب داشته ایم روزنامه می خوانده ایم.

او گفت: شما تمرین هایتان را انجام بدهید.

او گفت که او دیشب به سینما رفته است.

شما گفتید: "تو دیروز به من تلفن کرده ای؟"

شما گفتید که من دیروز به او تلفن کرده بوده ام؟

او گفت: ما هر روز به رستوران دانشگاه می رفتیم.

او گفت که آنها هر روز به رستوران دانشگاه می رفته اند.

او گفت: "شما دیشب داشتید روزنامه می خواندید".

او گفت که ما دیشب داشته ایم روزنامه می خوانده ایم.

او گفت: شما تمرین هایتان را انجام بدهید.

او گفت که ما تمرین هایمان را انجام بدهیم.

تمرین:

الف) مانند نمونه جمله های زیر را از نقل قول مستقیم به نقل قول غیر مستقیم بر گردانید.

نمونه: سارا گفت: "من امروز به سینما می روم". سارا گفت که امروز به سینما می رود.

۱- ابراهیم گفت: "من دیروز این فیلم را دیدم".

.....

۲- او گفت: "امروز همه ی دانشجویان برای کار آموزی می روند".

.....

۳- مجید گفت: "ما همگی به دیدن خواهرم رفته بودیم".

.....

۴- امیر گفت: "ما امروز برای رفتن به مسابقه و شرکت در آن آماده هستیم".

.....

۵- شما گفتید: "امشب باید همراه خانواده ام به مهمانی بروم".

.....

۶- حسین گفت: "ما همیشه به سینما می رفتیم و فیلم های جدیدی می دیدیم".

.....

۷- کاوه گفت: "من برادر شما را در خیابان گل ها دیده ام".

.....

۸- آنها گفتند: "هر چه زودتر در دانشگاه ثبت نام کنید".

.....

ب) جمله های زیر را از قول غیر مستقیم به نقل قول مستقیم برگردانید.

۱- قهرمان کشتی گفت که او با تمرین زیاد موفق شده است.

.....

۲- استاد تاریخ گفت که در قدیم امپراتوری ایران بسیار وسیع بوده است.

.....

صفت و عدد

صفت و عدد

صفت و عدد هر دو وابسته ی اسم است؛ پس اگر اسم به حیث فاعل در نهاد جمله بیاید، عدد معلق به آن هم در نهاد و جزء قسمت نخست جمله می آید. و اگر اسم به حیث مفعول و متمم فعل در قسمت دوم جمله به کار برود، صفت و عدد وابسته به آن نیز در گزاره جا دارد.

۱- صفت

صفت کلمه یی است که چگونگی و حالت اسم را بیان می کند، و معنای آنرا محدودتر، مشخص تر و آشکارتر می گرداند: چشم آبی فتنه انگیز.

صفت از حیث ساخت و معنی، اشکال و انواع مختلف دارد.

اقسام صفت از نگاه ساخت کلمه صفت از این نظر، مانند اسم و قید سه نوع است: ساده، مرکب، مشتق.

صفت ساده

آن است که تنها یک کلمه ی مستقل باشد: پاک، خوب، شور، سبز، بزرگ، نو، تیره، خام.

صفت مرکب

آن است که از دو کلمه ی مستقل (اسم، صفت، ریشه ی فعل) ساخته شده باشد. سیاه چشم، چشم سیاه، چشم سفید، دل انگیز، گل عذار، سیم اندام.

صفت مشتق

می از یک کلمه ی مستقل و یک (یا دو) نامستقل که در ساخت آن، عدد هم می آید، ساخته شود. در این جا یاد آوری باید کرد که پیشوندهای اشتقاقی اسمی و پسوندهای اشتقاقی، عموماً اسم و صفت می سازد، اما پیشوندها و پسوندهایی هست که بیشتر برای ساختن صفت (همچنانکه در مورد قید دیدیم) به کار می رود. چون راجع به وندها و کلمه های مرکب در جای خودش سخن گفته می شود، اینجا به صورت مختصر از وندهایی که برای ساختن صفت می آید نام می بریم.

نخست پیشوند(با -) برای صفت مثبت و پیشوندهای (بی) و (نا -) برای ساختن صفت

منفی: با هنر، با ادب، بی هن، بی زبان، ناسپاس، نادان.

دوم پسوند (ه) با عدد و معدود: یک شبه، دو ساله، چهارده شبه، سه منزله.

سوم پسوند (-ی) پس از کانسوننت، پسوند (یی -) پس از واولهای (آ) و (و)، پسوند (-گی) پس از واول (ه)، صفت نسبتی (یا نسبی) می سازد: کابلی، آبی، طلایی، سرمه یی، مینمه گی، ونیز با پسوندهای (-ین)، (-ینه)، (- آنه) صفتهای نسبتی ساخته می شود: لاجوردین، دیرینه، زنانه، دخترانه. چهارم پسوندهای تشبیهی (-گون، - فام، ، وش) گلگون، نقره فام، ماه وش.

پنجم پسوندهای (-تر، - ترین) همیشه صفت تفضیلی (یا بر تری) می سازد. ششم پسوندهای (- ام، - امین) همیشه عدد وصفی می سازد: پنجم، هفتمین.

انواع صفت از نظر معنی

الف) صفت وصفی یا توصیفی

که سه شکل و درجه هایی دارد: عادی، تفضیلی، عالی.

نخست صفت عادی (یا مطلق) کسی یا چیزی را که موصوف آن است بدون مقایسه و نشان دادن درجه با مقدار و اندازه، توصیف می کند. صفت عادی، خواه ساده باشد خواه مشتق و مرکب، پسوندهای (- تر)، (- ترین) را با خود ندارد؛ مانند: گل سرخ، پرگ زرد، دختر زیبا، کودک با هوش، زلف پیچان.

دوم صفت تفضیلی با پسوند (- تر) ساخته می شود. صفت همراه با (- تر) که آن را صفت بر تر نیز نامیده اند، شخصی یا چیزی را با شخص یا چیز دیگری مقایسه می

مثلا:

دانش و ادب بهتر از مال و دارایی است. نازنین گللالی زیباتر است.

آن سا که دیده می شود صفت تفضیلی در جمله یی که اجزای آن حذف نشده باشد به کمک کلمه ی نامستقل (از) - پیشینه - استعمال می شود؛ اما در جمله های پرسشی و جواب آنها و در دیالوگ داستان یا نمایشنامه که جزئی محذوف است.

نه تنها (از) بلکه طرف دیگر مورد مقایسه نیز حذف می شود: فوزیه بزرگتر است یا ثریا؟ - ثریا بزرگتر است.

گاهی صفت تفضیلی بدون پسوند و تنها به کمک (از) به کار می رود: فرید از حامد دو سال کلان است.

در گفتار (زمانی هم در نگارش) کلمه ی "کرده" نیز استعمال می شود: جهانتاب از مهتاب کرده چاقتر بود.

بعضا بدون وجود مقایسه هم، پسوند (- تر) با صفت یا قید آید: سینما آنطرف تر است.

آن سو تر برو. آهسته تر راه برو. سیبهای پخته تر را از درخت کن..

سوم صفت عالی با پسوند (- ترین) که صفت برترین هم نامیده شده است، یک یا چند شخص یا چیز را نسبت به همه افراد گروه آن، برتری می دهد.

عموما موصوف در اول، پس از آن صفت عالی و در آخر، اسم گروه یا نوع موصوف به شکل جمع به صورتهای ذیل می آید:

اسد الله حبیب جوان ترین نویسندگان معاصر است (با نشانه های افزایش).

محمد شاه واصف باختری یکی از جوانترین شاعران معاصر است. (بی نشانه ی افزایش).

صفت عالی بدون وجود مقایسه نیز به کار می رود

: رخشانه (حمیده) زیباترین خواننده ی رادیو افغانستان است.

صفت عالی با کلمه های (از) و (همه - با نشانه ی افزایش یا بدون آن) و شکل بر تر صفت نیز استعمال می شود: پروین از همه ی همصنفانش لایقتر است. حسین از همه همسالانش نیرومندتر است.

ب) صفت پرسشی

سه کلمه ی مترادف (چگونه، چطور، چسان - نیز در محاوره : چه قسم، چه رنگ) اگر در جمله ی پرسشی پیش از اسم و متعلق به آن باشد، صفت پرسشی است و در جمله ی جوابی نیز صفت عادی می آید: چگونه کتاب؟

- کتاب سودمند، کتاب دلچسپ

چطور زن؟

- زن خوب فرمانبر پارسا

صفت نسبتی

آن است که کسی یا چیزی را به جایی یا چیزی نسبت می دهد:

زنان شهری، دختران روستایی، چشم آسمانی، انگشتر طلایی، پیراهن زنانه، جام سالفین. صفت نسبتی به شکل عادی با پسوند نسبتی می آید و با پسوند های صفت تفضیلی و عالی یکجا نمی شود.

شدت دهنده

همان کلمه های معدود (بسیار، خیلی، کاملاً) که شدت قید فعل را بیان می کند، به صفت اسم نیز شدت می بخشد: بسیار زیبا، خیلی شوخ، کاملاً سفید.. کلمه های (چه، چه اندازه، چقدر) در جمله ی تعجبی، همین وظیفه را انجام می دهد: این دختر چقدر زیباست! تصور آن حادثه چه اندازه وحشتناک است!

در محوره کلمه "بیخی" نیز بدین منظور به کار می رود: بیخی سیاه شد.

کلمه ی (پاک) در گفتار و نگارش به حیث شدت دهنده می آید:

پاک دیوانه است.

یاد آوری:

صفت در گفتار و نگارش دری، برخلاف پشتو و عربی، برای موصوف مذکر و مؤنث، مفرد و جمع، به یک شکل و بدون تغییر صرفی استعمال می شود: مانند: مرد عفیف، زن عفیف، مردان عفیف، زنان عفیف. بنابراین عبارتهای (زن عفیفه و زنان عفیفه) خلاف روش ساختمانی این زبان است.

۲_ عدد

اعداد اساساً نام شماره هاست که در جمله برای تعیین شماره ی اشخاص و اشیا (و شماره ی "واحد" اشیا) به کار می رود؛ یعنی اعداد عموماً وظیفه ی معین کننده را انجام می دهد. عدد ترتیبی (یا وصفی) چون مرتبه و درجه را نیز نشان می دهد کم و بیش و وظیفه ی صفت را ایفا می کند و عدد توزیعی، گاهی به حیث قید فعل به کار می رود.

کلمه یی را که شماره ی آن به وسیله عدد معین می شو معدود (= شمرده شده) می نامند. معدود، مانند صفت، در زبان دری همیشه به شکل مفرد (به استثنای چند نام خاص از قبیل چهل دختران - نام جای) به کار می رود، خواه پیش از معدود عدد صریح آمده باشد خواه عدد مبهم: ده نفر، پنج قلم، چند نفر، چندید جوان.

در مواردی، پس از عدد و پیش از معدود، کلمه یی معین و متناسب با چگونگی معدود، ذکر می شود؛ مانند: هفت جلد کتاب، سه قلم تباشیر، دو دسته گل.

اشیایی که با واحد معینی پیمایش می شود بین عدد و معدود، همان نام واحد پیمایش ذکر می شود: دو تخته کاغذ (یا قالین و مانند آن)، چهار سیر آرد، پنج کیلو گرام بوره، هشت متر تکه، سه پیاله شیر (قهوه، چای و مانند آن)، شش عدد تخم (تخم مرغ). در محاوره و نگارش معاصر، به عوض عدد (دانه) و (تا) بسیار استعمال می شود: پنج دانه تخم، دو تا تخم، دو تا نان

کلمه های متناسب با معدود، در بعض موارد حتما باید استعمال شود. این کلمه ها در نوشته ها اسناد و مکتوبهای رسمی و اداری و تجارتي بیشتر به کار می رود؛ مانند: چهار حلقه تاپر، دو عراده موتر، یک حجر آسیا، سه راس گوسفند...

عدد چهار قسم است

۱- عدد اصلی که چند کلمه ی محدود است:

یک تا ده، بیست تا صد، هزار، لک، کرور و کلمه های اروپایی میلیون، میلیارد و همه اعداد اصلی دیگر از ترکیب آنها به میان می آید.

هر گاه در آخر معدود، نشانه نکره (ی) بیاید، معدود را پیش از عدد می توان آورد. در شعر و نثر قدیم، بدینصورت بسیار به کار می رفته است و در دوره ی معاصر نیز گاهی استعمال می شود مخصوصا معدودی که با عدد مبهم (چند) ذکر شده باشد: سالی پنج بر آن حادثه بگذشت. تتی چند از دوستان، در آن سفر با من همراه بودند. "قلعه یی چند فرسوده و یران، خانه یی چند پست و کوچک با دیوارهای ریخته که جز روزنی، راهی برای هوا و آفتاب در آن نیست... - پژواک، انگور تاک".

۲- عدد ترتیبی یا وصفی

عدهای ترتیبی به استثنای " نخست " و اعداد مأخوذ از عربی (چون ائل، ثانی، ثالث...)، با پسوند (-ام) ساخته . شود: دوم (با پسوند - وم)، سوم (با پسوند - وم؛ در محاوره:- یم) سی یم - چون این کلمه های مختوم به واول است - چهارم (چارم)، پنجم...

اعداد ترتیبی با پسوند (- امین) نیز ساخته می شود: پنجمین، هفتمین.

عدهای ترتیبی (نخست) و "اول، آخر" (مأخوذ از عربی) با پسوند (- ین) باز هم عدد ترتیبی است: نخستین، اولین، آخرین. نخست، اول، آخر و عدهای ترتیبی با پسوند (- ام) مانند صفت، عموما پس از معدود می آید: بخش نخست، قسم اول، مرحله ی آخر، فصل سوم، صنف چهارم، جلد دوم. وعدهای

ترتیبی با پسوندهای (-ین، - امین) عموماً پیش از معدود ذکر می شود: نخستین کار، اولین قدم، آخرین دفعه، سومین دیدار، هفتمین سال.

۳- عدد کسری

که به صورت های ذیل ساخته می شود:

الف) عدد اصلی و پس از آن کلمه ی یک: چهار یک (چاریک = چارک: واحد پیمانش (ربع)، دو سوم (دو ثلث، ثلثان)، یک دهم (عشر)، یک پنجم (خمس)، سه چهارم پ) به شکل اصطلاح ریاضی که در بین هر دو عدد کلمه ی (بر) ذکر می شود: یک بر چهار، دو بر پنج وزن، چهارم حصه ی یک سیر)، هفت یک (سبع)، ده یک (عشر)، پنج یک (خمس) ب) بخش مورد نظر با عدد اصلی و بخش تقسیم شده با عدد ترتیبی بیان می شود: یک چهارم

ت) کلمه ی (از) پیش از هر دو عدد می آید: از سه دو، از ده چهار.

۴. عدد توزیعی

عدد توزیعی نخست با تکرار عدد اصلی به میان می آید: یک یک، دو دو؛ دوم با تکرار عدد اصلی همراه ادات عددی (تا - در محاوره ی بعضی نواحی : ته): دو تا دو تا، سه تا سه پنج ته گنج ته ...]؛ سوم با تکرار عدد اصلی و یک (تا) در آخر: دو دو تا، سه سه تا؛ چهارم عدد اصلی و ادات (تا) و پسوند نسبتی (-یی): دو تایی، پنج تایی (در محاوره به صورت ، آید، در مورد پول، عدد با پسوند (- ی، - یی) می آید: این مرغها را پانزده یی مکرر نیز می خرید.

در ادبیات قدیم، با عدد، پسوند (گان) در این مورد می آمد. امروز تنها کلمه ی یگان با (تا) یا (دانه) یکبار یا به تکرار استعمال می شود.

آن سان که گفتیم، عدد توزیعی به حیث قید نیز می آید: دو دو تقسم کن. دو تا دو تا بیار. دو تایی بیاورد. پنج پنج تا به آنها بده.

۵. عدد مبهم

چهار نوع عدد که در بالا ذکر شد صریح و آشکار است. سه کلمه ی دیگر در زبان دری هست که بر شماره ی نامعین و مبهم دلالت می کند. (اند) در قدیم زیاد به کار می رفت، امروز هم گاه گاه استعمال می شود. [دو و پست و اندی (چند) در جمله های اخباری و پرسشی، بیان کننده ی تعداد نامشخص اشخاص و اشیاست و پیش از معدود به کار می رود. (چندین) در جمله ی اخباری استعمال می شود

قیدها و حرفها



قید

قید کلمه‌ی بی است که برای تصریح کردن و مشخص و قطعی ساختن معنای فعل به کار می‌رود. فعلها، وقوع حادثه‌ی بی یا کردن و شدن کاری را به صورت عمومی و کلی و نامشخص بیان می‌کنند؛ اما قیده‌ها آن را مشخصتر، آشکارتر و صریح‌تر می‌سازد. این تصریح در درجه‌ی اول با بیان حالت و چگونگی وقوع فعل و در درجه‌ی دوم با زمان، مکان، کثرت (مقدار) وقوع فعل، صورت می‌پذیرد. در اینجا این نکته را باید افزود که متمم

فعل نیز مطالب توضیحی اضافی را به جمله و به مفهوم فعل می‌افزاید و وقوع فعل را از نگاه چگونگی، زمان، مکان، مقصود، وسیله و مانند آن، تصریح می‌کند. اما فرق آنه در این است که متمم فعل با پیشینه‌ها و قید بدون آنه در جمله می‌آید. قید از نظر و از لحاظ معنی اقسام گوناگون دارد.

انواع قید از رهگذر ساخت کلمه

قید از این نگاه، مانند اسم و صفت، سه نوع است: ساده، مرکب، مشتق.

قید ساده

آن است که صرف یک کلمه‌ی مستقل باشد؛ مانند: زود، دیر، آهسته، پاک، هنوز، همیشه، هرگز، روز، شب، شام.

قید مرکب

خود سه نوع است:

۱- مرکب از دو کلمه‌ی مستقل (اسم، صفت، ریشه‌های فعل) : شوارانگیز، خمار آلود

۲- مرکب از یک کلمه ی مستقل و یک نامستقل: خنده کنان، جست زنان، عرف ریزان، شتاب زده، وحشت زده، خمار آلوده، پیایی، دمام... .

۳- تکرار همان یک کلمه: آهسته آهسته، زود زود، پیش پیش، نرم نرم .

قید مشتق

از یک کلمه ی مستقل و یک یا دو نامستقل ساخته می شود:

نخست با پسوند (- آن): بامدادان، بهاران و پیشوندهای (ام ، دی ، پار) : امروز، دیشب، پارسال

دوم با پسوند (- گاه): شبانگاه، صبحگاه، سحرگاه.

سوم با پسوند (- گاه) و (- آن) یا بر عکس (- آن) و (- گاه): شامگاهان، سحرگاهان، صبحگاهان.

چهارم با پسوند (- وار): هفته وار، ماهوار، عاشق وار، دیوانه وار .

پنجم با پسوند (- آنه) پس از کانوننت و با پسوند (پانه) پس از واولهای (۱)، (و)، و با پسوند (- گانه) پس از واول (ه): مستانه، دلیرانه، دردانه، مشتاقانه (گاهی یک یا دو کلمه ی مستقل و دو نامستقل: مردانه وار، جوانمردانه، جنگجویانه، نامردانه، ناجوان مردانه، نابخردانه)، بنده گانه.

ششم با پسوند (اکی) (این پسوند بیشتر در محاوره با کلمه ها به کار می رود) (و پس از واول: گکی): دزدکی، روزکی، شبکی (شوه کی)، پسکی، هفته گکی، ماگکی(ماه گگی)، صبحکی (در محاوره: سوبکی)، خپکی.

هفتم با پسوند (- آن - تنوین، آ: هر دو ماخوذ از عربی و مستعمل با کلمه های عربی): دایما، قطعا، أساسا، عموما، حالا، اصلا این کلمه ها هم تنوین دار است که بدین شکل در آمده است).

با توجه به این پسوندها، می توان گفت که گروه قیدها از نظر ساخت، اندک استقلالی دارد اما به سبب سادگی و یکسانی ساخت کلمه های دری، اگر کلمه یی را در خارج جمله مد نظر بگیریم و از وظیفه ی نحوی آن چشم ببوشیم، از نگاه معنی (مانند گروههای اسم و صفت که از آن سخن گفته خواهد شد)

ممکن است قید باشد و ممکن است صفت (برخی از قیدها هم هست که در جمله ی دیگری، در ساختمان دیگری، اسم است یا بر عکس، مانند شب، روز). لیکن آنچه معنی و گروه و دسته ی کلمه یی را تعیین می کند همانا وظیفه ی نحوی آن در جمله و ارتباط آن با دیگر کلمه های جمله است. اگر اسم را وصف کند صفت است و اگر فعل را وصف و تصریح کند قید است؛ یعنی کلمه بنابر داشتن رابطه ی معینی با اجزای ساختمانی

یک جمله و انجام دادن وظیفه ی مشخص نحوی، نام خاصی به خود می گیرد.

به حیث مثال کلمه ی "سوار" در این جمله ها: "سوار از دل پیاده نمی آید و سیر از دل گرسنه. مثل به جز سوار، کلمه های پیاده، سیر، گرسنه نیز اسم است. آن مرد سوار، از این راه گذشت. گزمه ی سوار هر شب در شهر می گردد. - صفت آنان سوار رفتند. - قید چگونه گی.

در این جمله ها جزء فعل مرکب است: دخترک بر شانه ی کاکایش سوار شد. گل نسا را بر اسب سوار کرد.

انواع قید از نگاه معنی

الف) قید حالت و چگونگی

آهسته، لرزان، گریه کنان، شجاعانه، اساسا، سریعا

ب) قید زمان

روز، چاشت، صبح، هنوز، همیشه، زود، دیر، پیاپی، گاه گاه، اخیرا، ناگاه، هفته وار، سالانه، امشب، دیروز، پریشب، پارسال، فردا، پس فردا، ناگهان، موقتا (برخی از قیدهای زمان همراه با "هر"، وظیفه ی کلمه ی ربط را در جمله ی مختلط، نیز انجام می دهد، مانند:

هرگاه، هر وقت).

ج) قید مکان

عموما مکان وقوع فعل با متمم بیان می شود و بنابراین شماره ی قیده‌های مکان آنقدر زیاد نیست: اینجا ، آنجا، دور، نزدیک، پیش، پس، دنبال، بالا، پایی، زیر، هرجا، همه جا، هیچ

د) قید مقدار (اندازه، کمیت)

بسیار، زیاد، فراوان، کم، اندک، دیگر، هیچ، چندان، چند، همه، (عده یی از قیده‌های مقدار یکجا با (هر) به حیث کلمه ی ربط در جمله ی مختلط می آید: هر چند، هر چه).

ه) قید پرستی

مانند متمم‌های پرسشی، قیده‌هایی نیز هست که در جمله ی پرسشی استعمال می شود و در جمله ی اخباری جواب پرسش، یکی از قیده‌های چهار گانه می آید: کی آمد؟ دیروز آمد. کجا

رفت؟ آنجا رفت، خانه رفت، سینما رفت. چه وقت رفت؟ حالا رفت، صبح رفت. چگونه (چطور، چسان) رفت؟ سوار رفت، پیاده رفت، شتابان رفت، ناامید رفت. چقدر آورد؟ بسیار آورد، کم آورد، اندکی آورد، هیچ نیاورد. چند می گویی که؟ بسیار می گویم، کم می گویم، هیچ نمی گویم.

شدت دهنده

چند کلمه ی معدودی هست که پیش از قید (همچنان پیش از صفت) استعمال می شود و به آن شدت می بخشد. از آن جمله، کلمه های (بسیار) و (خیلی) به حیث شدت دهنده، زیاد به کار می رود؛ مثلا در این جمله ها: رخشانه بسیار خوب می خواند، حمیده خیلی زود آمد. پریزاد بسیار مستانه می رقصید.

(خوب، زود، مستانه) قید است و (بسیار و خیلی) شدت دهنده ی قید.

بعضی از دستور نویسان، قید اصلی را در اینگونه موارد، "قید مقید" نامیده اند و بعضی دیگر، شدت دهنده را "قید قید" خوانده اند که بدین صورت وظیفه و بر اثر آن تعریف قید نیز فرق می کند و به زعم آنان، قید کلمه یی می شود که فعل، صفت و قید دیگری را مقید گرداند.

در آخر این بخش، فعل "می رود" را که مفهوم تا مشاهده شود که قید چگونه معنای فعل را مشخص و اختصاصی می گرداند. خنده کنان می رود، افتان و خیزان می رود، بی با کانه می رود، سر افکنده می رود، حیرت زده می رود، مست و غزلخوان می رود، باغ بالا می رود، بسیار می رود، پیاپی می رود، مکررا می رود.

حرف اضافه

حرف اضافه

مقصود از حرف اضافه کلماتی است که نسبت میان دو کلمه را بیان کند و مابعد خود را متمم کلمه دیگر قرار دهد چنان که معنی کلمه نخستین بدون ذکر دوم ناتمام باشد. مانند: به تو می گویم، شما خواهم رفت، از او پرسیدم. که معانی این افعال بدون حرف اضافه ناتمام است.

مشهورترین حروف اضافه عبارتند از:

ب، با، از، تا، در، اندر، نرد، نزدیک، پیش، برای، بهر، روی، زیر، سوی، میان، پی، پر. هریک میان از این حروف در مورد مخصوص به کار می رود و بعضی از آنها معانی مختلف دارند از این قرار:

«ب»

"ب" در این معانی استعمال می شود:

۱- معنی به همراه که از آن به مصاحبت تعبیر کنند مثل: به ادب سلام کرد، به سلامت عزیمت نمود.

۲- ظرفیت زمانی و مکانی، مثال:

دهقان به سحرگاهان کز خانه بر آید

نه هیچ بیارآمد و نه هیچ بیاید

۳- به معنی قسم، مانند:

بگویم که بمیاد سوگند چیست

خرد را و جان تو را بند چیس

بگویی به دادار خورشید و ماه

به تیغ و به مهر و به تخت و کلاه

۴- در بیان جنس، چنانکه به جای آن " از جنس " توان گذاشت مانند: به مردم شمار، به مردمدار.

هیچکس را تو استوار مدار

کار خود کن کسی به یارمدار

۵- به معنی طرف و سوی، چون:

چو زین کرانه شه شرق دست برد به تیر

بر آن کرانه نماند از مخالفان دیار

۶- به معنی استعانت و در این صورت آنچه پس از وی آید افزار کار و عمل است مانند این بیت:

به لشکر توان کرد این کارزار

به تنها چه برخیزد از یک سوار

۷- تعلیل و در این حال ما بعد آن علت حکم است مانند: به جرم خیانت به کیفر رسید، به گناه خود
ماخوذ گردید.

به امرش وجود از عدم نقش بست

که داند جز او کردن از نیست هست

۸- بر مقدار دلالت کند و مفید معنی تکرار باشد، همچون: به دامن در فشانند، به مشتم زر دارد، به
خروار شکر پاشید، به تخت دیبا بخشید. که معنی آن: دامن دامن، مشتم مشتم، تخت تخت می باشد.

۹- در آغاز و ابتدای سخن به کار رود مثل:

به نام خداوند جان و خرد

گزین بر تر اندیشه برنگذرد

که مراد این است آغاز سخن به نام خداوند جان و خرد باشد.

۱۰- به معنی "برای" مانند:

به طرف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند

که تو در برون چه کردی که درون کعبه آبی

۱۱- به معنی سازگاری و توفیق، چون:

اگر جز به کام می آید جواب

من و گرز و میدان افراسیاب

۱۲- بر عوض و مقابله دلالت کند چون:

آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق

خر من مه به جوی خوشه پروین به دوجو

۱۳- به معنی استعمال است و در این هنگام آن را به "بر" تاکید توان کرد مانند:

همی کرد نفرین به ضحاک بر

نهاد افسرش پست بر خاک بر

۱۴- به معنی "را" مانند: به من گفت، به من داد، به بخشید، یعنی مرا گفت، مرا داد، مرا

بخشید. و استعمال مفعول به از این افعال به هر دو صورت جایز و در نظم و نثر شایع است.

۱۵- قرب و نزدیکی:

که فردا به داور بود خسروی

گدایی که پیشت نیرزد جوی

مقصود " نزدیک داور " است.

۱۶- به معنی نهایت و پایان آید: از باختر با خاور شتافت، از مشرق به

۱۷- برای ترتیب، مانند: دم به دم، خانه به خانه، شهر به شهر

۱۸- افاده تشبیه کند، مانند:

لطفش به بهار شادمانی است

قهرش به سموم زندگانی است

۱۹- در توضیح و تفسیر به کار رود:

به تن زنده پیل و به جان جبرئیل

به کف ابر بهمن به دل رود نیل

که مفاد آن چنین می شود: از جهت تن زنده پیل و از جهت جان چون جبرئیل و از جهت کف از جهت
دل رود نیل.

ابر بهمن و حرف "ب" در اول بعضی افعال برای زینت در آید: بگو، بروم، بیا، بزند، برفت. و گاه در

اول اسم در آید و بدان معنی وصفی دهد مثل: بهوش، بخرد، بدانش، بنام.

یا سخت آرای چو مردم بهوش

یا بنشین همچو بهائم خموش

در این دو مورد "ب" حرف اضافه نباشد زیرا نسبت میان دو کلمه را نمی‌رساند و جدا نوشتن آن نیز روا نباشد. اما در سایر موارد به صورت "به" منفصل نیز نویسند.

"با"

"با" افاده این معانی کند:

۱ - به معنی مصاحبت و همراه بودن آید همچون:

از دشمنان دوست حذرگرکنی رواست

با دوستان دوست تو را دوستی نکوست

با من آمد، با من رفت، با دوست بخور که دشمنت خواهد خورد.

۲- به معنی طرف و سوی باشد مانند:

برد از وی پیامی چند با او

زلیخا را دهد پیوند با او

با شیراز شد، با یزد رفت، با تهران آمد.

و در این زمان این گونه استعمال نکنند و گویند: به شیراز رفت، به یزد رفت، به تهران آمد.

۳- استعانت را باشد، مانند:

جهان را با دیده عبرت ببین با دست توانا به ناتوان یاری کن.

۴ - برای مقابله و برابری آید مانند:

با روی تو آفتاب دیدم

خوب است ولیکن آن ندارد

۵- به جای "با وجود" استعمال شود:

با صیقل ضمیرتو چون عکس آینه

مرنی شود ز ظل بدن صورت حواس

مرنی شود ز ظل بدن صورت حواس و در کلمه "با آنکه" نیز همین معنی منظور است و متقدمان به جای آن "باز آنک" نیز گفته اند. گاه "با" با اسم ترکیب شود و معنی صفت به اسم دهد مانند: بادانش، با خرد، با هوش. این گونه "با" جزء کلمه مرکب است و حرف اضافه نیست.

" از "

"از" دارای معانی بسیار است از این قرار:

۱- بیان حنس کند و ما بعد آن مبین کلمه پیشین باشد، مانند:

درفش سیاه است و خفتان سیاه ز آهنش ساعد ز آهن کلاه

۲- برای تبعیض آید و این در صورتی است که ما بعد آن جمع یا اسم جمع یا اسم عام باشد مثل:

یکی از ملوک عرب را شنیدم که با مقربان همی گفت، تنی چند از روندگان متفق سیاحت بودند.

۳- سببیت راست چون:

گر خدا خواهد نگفتند از بطر

پس خدا بنمودشان عجز بشر

۴- مجاورت راست: کاروان از شهر گذشت، چاره از دست ما رفت، دردم از درمان گذشت.

۵- آغاز و ابتدا راست و ناچار پس از آن لفظی باشد که معنی زمان یا مکان را برساند مانند: و چون

"از" به این معنی باشد با "تا" که نهایت را می رساند گفته شود مانند:

آمد نوروز هم از بامداد

آمدنش فرخ و فرخنده باد

شاه گیتی ملک مشرق سلطان زمین

آنکه از باختر اوراست روان تا خاور

یکی گفت این شاه ایران و هند

ز قنوج تا پیش دریای سند

و گاه مقابل آن لفظ "ب" استعمال شود مانند:

به عقابی رسیده از مگسی

به سماکی رسیده از سمکی

از شام به بام کشید، از آغاز به پایان آمد، از بام به زمین افتاد.

۶ - ملک و اختصاص را باشد مانند: این خانه از من است، این دفتر از کیست؟ این مملکت ازوست.

و در این موقع گاهی پس از آن لفظ "آن" نیز در آورند مانند: این خانه از آن من است. شهری به گفتگو

که فلانی از آن ماست

ما عشقبار کامل و او عشقدان ماست

۷- مفید معنی تفضیل باشد مانند: سگ حق شناس به از مردم ناسپاس.

اگر زنده رود آب حیات است. ولی شیراز ما از اصفهان به

۸- "از" چون با کلمه "بر" مرکب شود به معنی استعلا باشد مانند:

چو یک هفته بگذشت هشتم پگاه

نشست از بر گاه پیروز شاه

یعنی بر بالای و بر روی گاه.

"بر"

"بر" به معنی بالا است ، چنان که در این بین :

دولت از گوهر زینت نه فرود است و نه بر نصرت از گوشه تاجت نه فراز است و نه باز و به همین جهت از آن کلمه "بر تر" ساخته اند. و در سر افعال نیز پیشاوند است که بالا بودن و ارتفاع را می رساند مانند: برآمد، بر انگیت، برداشت،. و در این دو مورد کلمه "بر" از حروف اضافه نیست و چون حرف اضافه باشد آن را بدین معانی استعمال کنند:

۱- استعلا که بالا بودن چیزی را افاده می کند و آن یا "حسی" است

مانند:

همچنان باز از خراسان آمدی بر پشت پیل

ز خاک تیره نماید به خلق زر عیار

۲- در وجوب و لزوم، چون: بر شماسست که این کار را انجام دهید، پاداش آن بر من است.

۳- در موقع قصد و آهنگ مانند:

بر آن سرم که اگر همتم کند یاری

ز بار منت دونان کنم سبکباری

۴ - در پیایی بودن و ترتیب و آن وقتی است که اسم بعد از آن مکرر شود مانند: "در" یا فرضی و عقلی

است در جایی که ظرفیت محسوس نباشد چون: نکوکاران در آسایشند و بدکاران در رنج و زحمت.

به مردی و رادی به گنج و گهر

ستون کیانم پدر بر پدر

"در"

"در" دارای چند معنی است:

۱- ظرفیت راست و آن یا حسی و واقعی است چنان که گویی: چند کتاب در خانه دارم،

امروز در منزل می مانم.

۲- سوی و طرف مثل:

نگه کرد رنجیده در من فقیه

نظر کردن عاقل اندر سفیه

نگه کرد قاضی درو تیز تیز

معرف گرفت استینش که خیز

۳- به معنی "را" مانند:

ز تو آیتی در من آموختن

ز من دیو را دیده بر دوختن

۴ - قرب و مصاحبت راست

۵- اتصال و کثرت: سپر در سپر، عنان در عنان، باغ در باغ، کاروان در کاروان.

" اندر "

کلمات: در، اندر، درون، گاه به یک معنی استعمال می شود با این تفاوت که لفظ "درون، اندرون" با

کسره اضافه، و "در، اندر" از

"تا"

"تا" در موقعی حرف اضافه است که به معنی نهایت باشد چون: از خانه تا بازار رفتیم، از بام تا شام کار کردم، روز را تا شب راه رفتیم. و در غیر این مورد حرف ربط است.

"تزد، پیش"

کلمات "تزد، پیش" بر قرب مکان دلالت کند: نزدیک او نمی توان رفت. و گاه قرب زمانی را می رساند: و نزدیک است که او را از سرانندیب آورده ام. نزدیک گاهی صفت استعمال شود: راه نزدیک، باغ نزدیک.

"زی"

"زی" مفید معنی جهت باشد مانند:

زی حرب تو آمده است بودی

ید فعلتر از همه شیاطین

و گاه در موقع عقیده و نظر به کار رود:

دیبای دل است شرم عاقل

حلوی دل است علی زی والا

خرسند مشو به نام بی معنی

نام تهی است زی خرد عنقا باشد. کلمه که مفاد آن در بین نخستین "به عقیده عاقل" و در بیت دوم "به نظر خرد". "نزدیک و سوی" هم بدن معنی استعمال می شود چون به نزدیک من صلح بهتر که جنگ.

"پی"

"پی" به معنی "برای و به جهت" به کار می رود:

ما بدن در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

حروف اضافه مرکب

هرگاه حرف اضافه بیش از یک کلمه باشد آن را حرف اضافه مرکب خوانند: از برای، از پی، از روی، از بهر، بجز، در نزد، در باره.

تبصره ۱- کلماتی که بر ظرفیت دلالت کند چون: "زیر، رو، پیش، نزدیک" وقتی از حروف اضافه محسوب است که با متمم ذکر شود: کتاب گلستان روی میز است، قلم زیر کاغذهاست، سند تو پیش من است.

و در غیر این صورت قید یا صفت باشد مانند: نزدیک رسید، پیش

تبصره ۲- هر یک از حروف اضافه به قسمی از افعال اختصاص دارد چنان که: بحث کردن، دوستی کردن، دشمنی ورزیدن، آشنایی داشتن، و نظایر آنها به وسیله "با" تمام می شود و افعال "ترسیدن"، "پرسیدن، خواستن، شنیدن" و امثال آنها با "از" استعمال شود. و از این قاعده مستثنی است افعال "آویختن"، شستن، جدا کردن" و هر چه در وجود محتاج به افزار و آلات باشد که به وسیله "از، ب، با" تمام تواند شد.

تبصره ۳- "از تخفیف یافته به صورت "ز" در می آید و به همان معنی که نوشته آمد استعمال می شود.

حرف ربط

حرف ربط

حرف ربط یا "پیوند" کلمه ای است که دو عبارت یا دو کلمه را به یکدیگر ربط و پیوند دهد.

وآن بر دو قسم است: مفرد، مرکب.

حروف ربط مفرد: و، یا، پس، اگر، نه، چون، چه، تا، و مانند اینها.

حروف ربط مرکب: چونکه، چندانکه، زیرا که، همینکه، همانکه، بلکه، چنانکه، چنانچه، تا اینکه و مانند اینها.

"تا"

لفظ "تا" در جایی که به معنی انتها باشد و با متمم ذکر شود از حروف اضافه باشد مانند:

از امروز تا سال هشتاد و پنج

ببالدش گنج و بکاهدش رنج

و چون حرف ربط باشد به معانی دیگر است از قبیل:

۱ - شرط:

تا غم نخورد و درد نیفزود قدر مرد

تا لعل خون نکرد جگر قیمتی نیافت

۲- مرادف " " همینکه":

تا برگرفت قافله از باغ عندلیب

زاغ سیه به باغ درآورد کاروان

۳- عاقبت و فرجام:

تا ببینیم سرانجام چه خواهد بودن

تا ببینیم که از غیب چه آید به ظهور

۴- سببیت و نتیجه:

نام نیک رفتگان ضایع مکن

تا بماند نام نیکت بر قرار

۵. مرادف "که"

عمر گرانمایه درین صرف شد

تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا

۶- مرادف "چندانکه" و "هر قدر":

مزن تا توانی بر ابرو گره

که دشمن اگر چه زبون دوست به

۷- دوام و استمرار:

تا سال و ماه و روز و شب است اندرین جهان

فرخنده باد روز و شب و سال و ماه تو

۸- به معنی زنهار:

ز صاحب غرض تا سخن نشنوی

که گر کار بندی پشیمان شود

"که"

کلمه "که" در صورتی که حرف ربط و پیوند باشد به حسب مقام در معانی مختلف به کار می رود از قبیل:

۱ - سببیت و تعلیل:

ای فرزند راستگو باش که راستی مایه رستگاری است.

۲- تفسیر و تبیین:

شنید ستم که هر کوکب جهانی است

جداگانه زمین و آسمانی است

۳. در مورد مفاجات و امر ناگهانی:

درین سخن بودیم که دو هندو از پس سنگی سر بر آورند.

۴ - به معنی اگر:

بنده گنهکار چه کند که توبه نکند، چه کند بنده که گردن تنهد فرمان را.

۵. به معنی بلکه.

۶ - به معنی "از" متمم صفت تفضیلی: به سختی مردن به کار بارمنت دونان بردن.

۷- در موقع دعا:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

"چه"

کلمه "چه" در صورتی که به معنی تعلیل مرادف "زیرا که" با در مورد مساوات و برابری مرادف "خواه" باشد از حروف پیوند است. مثال تعلیل: ای فرزند هنر آموز چه بی هنر همه جا خوار و بی مقدار است.

بعد از "چه تعلیل" آوردن لفظ "که" غلط و نادرست باشد. مثال مساوات و برابری:

چه مردن دگر جا، چه در شهر خویش

سوی آن جهان ره یکی نیست بیش

و در صورتی که به معنی "چقدر و بسیار" باشد از قیود است:

چه خوش باشد که بعد از انتظاری

به امید رسد امیدواری

"چه" اگر به معنی چیز باشد موصول است و چون پرسش را برساند از ادوات استفهام است.

مثال موصول:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

مثال استفهام و پرسش:

کافران از بت بیجان چه تمتع دارند

باری آن بت بپرستند که جانی دارد.

تبصره: کلمه "چو" با واو، مخفف "چون" به معنی "مانند" و "وقتی که" باشد و در غیر این

صورت "چه" بدون واو است.

التغيرات التي تطرأ على بنية الجملة

الحذف في اللغة الفارسية ودلالته

أولاً : الحذف لغة واصطلاحاً .

الحذف لغة : القطع من الطرف وهو حذف الشيء ويحذفه حذفاً أي قطعه من طرفه ، وحذف الشيء أي أسقطه ، وحذف ذنب فرسه إذا قطع طرفه وفرس محذوف الذنب وحذف رأسه بالسيف أي ضربه فقطع منه قطعة ، ومن ثم فإن الحذف هو إسقاط أحد أركان الجملة وهذا الإسقاط لدلالة معينة . الحذف اصطلاحاً: يدور حول حذف العامل وبقاء المعمول ، أو حذف المعمول وبقاء العامل ، ولكنه يلتقي مع المعنى اللغوي في اطراحه شيء وإسقاطه ، وهو أحد قسمي الإيجاز (إيجاز الحذف - إيجاز القصر) . الحذف في الجملة الفارسية: هو حذف كلمة في الجملة بقرينة لفظية، أو حذف معنوي . والحذف يعد من العلامات المتغيرة في الجملة، والقول به ينطلق من فكرة الأصل؛ والفرع، فالأصل هو الذكر، والفرع هو الحذف، لذا فإن الحذف من عوارض بناء الجملة، وله قيمة كبرى في كشف الجوانب الدلالية في النص، وتغيير علاقاته التركيبية:

ومن المؤكد أن الحذف ظاهرة لغوية اشتركت فيها اللغات الإنسانية وبدت هذه الظاهرة واضحة في اللغة العربية بشكل يفرق غيرها من اللغات :

كذلك بدت هذه الظاهرة جلية في اللغة الفارسية، ولاسيما في الأدب الفارسي، فالحذف معناه أن عنصراً أو أكثر من عناصر الكلام في بنيته العميقة قد حجب عن بنيته السطحية ، والمعنى المراد من الكلام لا يفهم إلا بعد تقدير المحذوف منه، إذن الحذف في اللغة قضية طرحها النحاة من القدم ، وقبلوها من حيث المبدأ ، وتعتوها في البداية بمصطلحين " الحذف " و " الإضمار " . وذكر ابن جني أن الحذف يعترى " الجملة والمفرد والحرف والحركة " وأن المحذوف إن دلت عليه الدلالة فهو في حكم الملفوظ به، إلا أن يفترض هناك من صناعة اللفظ ما يمنع ذلك : والحذف عند علماء البلاغة " باب دقيق المسلك، لطيف المأخذ، عجيب الأمر، شبيه السحر، فإنك ترى به ترك الذكر أفصح من الذكر، والصمت عند الإفادة أزيد للإفادة وتجديك أنطق ما تكون إذ لم تتطق، " وأتم بيانا إذ لم تين ."

ثانياً : أغراض الحذف

لدراسة هذه الظاهرة اللغوية يجب دراسة الأغراض التي يتم من أجلها الحذف، وهذه الأغراض كثيرة ومتنوعة، ومنها ما يتصل باللفظ، ومنها ما يتصل بالمعنى، ومنها ما يتصل بالمحذوف وسوف أعرضه هذه الأغراض بشيء من الإيجاز .

١- أغراض تتصل باللفظ:

١- التخفيف :

هو غرض من أغراض الحذف، يمكن القول : أن أبرز الأسباب التي تؤدي إلى الحذف تقع لأجله ؛ فالحذف لكثرة الاستعمال الدافع وراءه التخفيف ويرى أن أغراض الاستخفاف والإستتقال يصلح لتفسير كثير من ظواهر اللغة وأوضاعها بما فيها من حذف

٢ - الإيجاز والاختصار فالكلام :

كثير من انواع التراكيب تنتج عن رغبة المتكلم في الإيجاز والاختصار، وذلك أن الإيجاز فضلاً عما فيه من تخفيف يكسب العبارة قوة ويجذبها نقل الاستطالة وترهلها

ب - اغراض متصله بالمعنى .

١ - الاتساع المجازي

وهو نوع من الحذف للإيجاز والاختصار ، وهذا الغرض تنقل فيه الكلمه من حكم كان لها الى حكم ليس حقيقة فيها ، ولذلك حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه ، نحو قوله تعالى : " واسأل القرية

فالقرينه العقلية تحتم تقدير محذوف ، وهو كلمة اهل ؛ لأنه من غير المعقول أن تسأل القرية نفسها ، لكن الذي يسأل هم اهلها ، فالتقدير " أسأل أهل القرية .

٢ - قصد الإبهام :

هو غرض يعتمد من أجله الحذف ؛ لأن المحذوف فيه ليس هو المقصود ولا يتعلق بمراد المتكلم ، وهذا

الغرض يقصده لعدة أسباب :

الاول : عدم انصراف انتباه السامع ، أو القاري الى غير ماي يريده المتكلم .

الثاني : طلب الايجاز والاختصار

الثالث : اطلاق المعنى .

٣ - قصد البيان بعد الابهام :

يكثر هذا الغرض بعد فعل المشيئة المسبوق ب (لو) الشرطية نحو قوله تعالى : " فلو شاء لهداكم اجمعين " .
والتقدير : فلو شاء الله هدايتكم ليداكم اجمعين ، فعند سماع قوله : " لو شاء يبهم على السامع المراد من فعل المشيئة ، ثم يزول الابهام عند ذكر جواب الشرط

٤ - التفخيم والتعظيم نتيجة الابهام :

هذا الغرض يكثر في المواضع التي يقصد من ورائها التهويل على النفوس ، اما ترغيباً ، أو ترهيباً :
فالتعظيم نحو قوله تعالى : " وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا حتى اذا جاءوها وفتحت ابوابها والجواب هنا محذوف؛ لان ما سيجدونه من خير لا يتناهي ، ولذا وقع الحذف للتفخيم والتعظيم ، وهو هنا له اثر ترغيبى في طلب الجنة وما بها من نعيم وخيرات ، وأما الغرض الترهيبى ، فنحو قوله تعالى : ولو ترى ان وقعوا على النار . اى لرايت امرا فظيما ، تكاد تحيط به العبارة ، ولذا وقع الحذف ترهيبا للناس من النار وما بها من عذاب ومهانة .

ج - أغراض متصلة بالمحذوف :

١ - العلم الواضح بالمحذوف

قد يحذف الفاعل ويسند الفعل الى نائبه لان الفاعل معلوم للمخاطب بالقرينة الفعلية بحيث لا يحتاج أن يذكر له ، وذلك كقوله تعالى: " خلق الانسان من عجل ، ففاعل الخلق معلوم عند "جميع المخاطبين وهو الله تعالى ، وذلك الحذف يكسب العبارة ايجازا ويمنحها قوة ويشعر المخاطب بإن هذا الامر الله تعالى وحده

كذلك في اللغة الفارسية فقد يحذف المسند إليه عندما يكون معلوماً مثل : دانش آموزان در كلاس منتظر معلمند و يكي مي گويد : آمد ! آمد. " المسند إليه " معلم" وقد حذف لوضوحه في الجملة .

٢- الجهل الواضح بالمحذوف

قد يكون الجهل بالمحذوف سبباً للحذف ، وهذا ما يتضح من خلال الموقف ، نحو "قتل الرجل " فالفاعل لدينا ليس معلوماً، ولكن ليس كل فعل يسند إلى نائب الفاعل يجهل فاعله فإطلاق التسمية على الأنواع الأخرى مجاز، من قبيل اطلاق الجزء على الكل

٣- الخوف من المحذوف :

قد يحذف الفاعل ويسند الفعل إلى نائبه حين يخشى المتكلم أن يصيبه مكروه اذا ذكره ، فيعرض عن الذكر . او يخشى على الفاعل اذا سماه أن يناله مكروه أو يلحق به ادي ، فيعرض عن الذكر ويسند الفاعل إلى نائبه حتى يحميه ، كذلك في الفارسية مثل :

• دهانت را می بويند "

٤ - تحقير شان المحذوف

يكثر هذا الغرض عند حذف الفاعل؛ تحقيراً لشأنه، واسناد الفعل إلى المفعول به لاعتباره نائباً عن الفاعل نحو قولنا : طعن عمر بن الخطاب، تحقيراً لشان طاعنه، وتعظيماً لشان سيدنا عمر رضي الله عنه وارضاه ار كذلك في الفارسية مثل " حسين(ع) را كشتند "فقد حذف الفاعل و ذلك لتحقيره و تعظيم سيدنا الحسين " (ع).

ثالثاً : أسباب الحذف

للحذف في اللغة عدة أسباب لكي تعلل هذا الحذف الذي يطرأ على الجملة، ومن هذه الأسباب التي تؤدي إلى الحذف :

١ - الحذف لكثرة الاستعمال

فسر اغلب النحاء ظاهرة الحذف في الكلام وارجعوا سبب هذا الحذف الى كثرة الاستعمال، حيث قال سيبويه عن ذلك: " وما حذف في الكلام لكثرة استعمالهم كثير " .وقد جعل سيبويه بايا في (الكتاب) تحت T عنوان " هذا باب يحذف فيه الفعل لكثرتة في كلامهم حتى صار بمنزلة المثل "

٢ - الحذف اختصار لطول الكلام .

وفي بعض المواضع يعلل بعض البلاغيين الحذف بطول الكلام في الجملة حيث يؤثر على مستوى فهمها، وأن الحذف يقع فيها تخفيفا من الثقل وجنوحا الى الإيجاز الذي يمنحها شيئا من القوة . يحذف الفعل من الجمل الفارسية - أيضا - at بغرض رعاية الاختصار أو لحكم بناء الجملة، ومن ذلك الجمل الآتية :

١ - الجمل التي يعمل بها في التعارف ، الدعاء والمصابره .

ويكون الحذف في تلك الجمل إما بسبب العرف وبخاصة في بناء الجملة، أو عدم وجود فعل او أي جزء من اجزاء واركائها الجملة مثل "سلام، درود بر شما ، آفرين بر شما ، خدا حافظ، صبح به خير، به سلامت، خيلي ممنون، امان از رفيق بد * .

ب - الجمل التي يأتي معها ضمير السؤال (كو)، لا تأخذ فعلاً .

مثال : احمد كو ؟

بخش مادر (كاربرد ضمائر) .

ج - المثل ، ضرب الامثال .

چار ديوارى اختياری، رود از نو روزی ازنو ، بارسال دوست امسال آشنا !

د - يحذف الفعل من الجمل التي يتكرر بها حروف الربط (چه ، نه ، يا ، هم) .

مثل : دنيا پس مرگ ما چه دريا چه سراب، يا مرگ يا آزادگی :

- في الجملة الأولى حذف الفعل (شدن) وذلك لتكرار حرف الربط (چه)

- التقدير : " دنيا پس مرگ ما چه دريا چه سراب (شود) .

- في الجملة الثانية حذف الفعل (بودن) وذلك لتكرار حرف الربط (يا) .

ه- يحذف الفعل في بعض جمل الاستفهام :

- التقدير : " يا مرگ يا آزادگی (باشد)

چه خبر ؟ حال شما ؟ احوال شريف ؟ ؟

- في الجمل الأستفهامية السابقة قد حذف الفعل (داشتن) منهما .

- التقدير : چه خبر (داشتن) ؟ حال شما (داشتن) ؟ احوال شريف (داشتن) ؟.

ومن أمثلة هذا الحذف في المجموعة القصصية ما يلي:

ابراهيم پرسیده بود " چند نفرن ؟ " .

في هذه الجملة الاستفهامية تم حذف الفعل ، ودلت عليه القرينة اللاحقة لكلمة " نفرن " .

- في جمل التعجب السابقة حذف منها الفعل (داشتن - شدن).

ومن أمثلة هذا الحذف في المجموعة القصصية ما يلي: " روز به خير آقا ! "

بحذف فعلها وذكرها بلا فعل التقدير " روز به خير آقا باشيد ! " .

ويحذف الفاعل أيضا لاختصار طول الكلام في اللغة الفارسية وهذا بناء على :

- التقدير " ابراهيم پرسیده بود " چند نفر (دارند) ؟ " .

و- يحذف الفعل في بعض جمل التعجب :

چه عجب ! چه قدر عالی ! چه خط زیبایی ! چه حرفها :

- التقدير : چه عجب (شدن) ! چه قدر عالی (شدن) ! چه خط زیبایی (داشتن) ! چه حرفها (داشتن) !

في هذه الجملة التعجبية تم حذف فعل الجملة ، وهذا طبقاً لعرف اللغة ؛ حيث تعار على الجمل التعجبية

- حذف الفاعل طبقاً لعرف اللغة:

پير مرد پاهای بزرگش راکه در چاروقی پوشانده بود، روی تحته سنگی پربرف جابه جا کرد و ایستاد. بزرگ واستخوانی اش را که کلاه پوست ترکمن، آن را بزرگتر نشان می داد به جلو خم کرد و آرام روی دوپا نشست جثهء نحیف ولا غرش را در پالتوی پوست بره ای اش مچاله کرد و زانوهایش را به سینه فشرد"

في الفقرة النثرية السابقة تم حذف الفاعل ، ومن المعروف أن الجملة بدون الفاعل ليس لها معنى كامل او مفهوم، ولكن قد يحذف الفاعل من الجمل مثل الفعل ولكن بوجود قرينة تدل عليه سواء كانت لفظية او معنوية او طبقا لحكم عرف اللغة ، ويحذف الفاعل كذلك عندما يكون مرتبط بعدة جمل اي لها فاعل واحد وعادتا يأتي ، في الجملة الأولى ، وان الأفعال (پوشانده بود، ایستاد، نشان می داد، خم کرد، نشست، مچاله مفهوم) ولكن قد يحذف الفاعل من الجمل مثل الفعل ولكن بوجود قرينة تدل عليه سواء كانت لفظية او معنوية أو طبقا لحكم عرف اللغة ، ويحذف الفاعل كذلك عندما يكون مرتبط بعدة جمل أي لها فاعل واحد وعادتا يأتي ، في الجملة الأولى ، وان الأفعال (پوشانده بود، ایستاد، نشان می داد، خم کرد، نشست، مچاله کرد، فشرد) منسويه ومتعلقة ب(پير مرد) ولكن لم يأت إلا في الجملة الأولى، والغرض من ذلك التخفيف .

- التقدير " پير مرد پاهای بزرگش راکه در چاروقی پوشانده بود، پير مرد روی تخته سنگی پربرف جابه جا کرد و پير مرد ایستاد. بزرگ واستخوانی اش را که کلاه پوست ترکمن، پير مرد آن را بزرگتر نشان می داد پير مرد به جلو خم کرد و پير مرد آرام روی دو پا نشست . پير مرد جثهء نحیف ولا غرش را در پالتوی پوست بره ای اش مچاله کرد و پير مرد زانوهایش را به سینه فشرد".

" پيرمرد هرازگاه ، کمرش را راست می کرد وگونه هایش را هم می کشید وبه دود غلیظی که از ته صحرا دیوانه دار بالا می رفت ، نگاه می کرد " . في الفقرة السابقة تم حذف الفاعل من الجمل التي تلى الجملة الأولى، لأنها متعلقة بفاعل واحد وتم ذكره في البداية، والغرض هذا الإيجاز واختصار طول القول

- التقدير " پيرمرد هراز گاه ، كمرش را راست می کرد و پير مرد و گونه هایش را هم می كشید و پيرمرد وبه دود غلیظی كه از ته صحرا دیوانه دار بالا می رفت، پيرمرد نگاه می کرد " حيث أن الأفعال " می كشید، نگاه می کرد " متعلقة بنفس الفاعل پيرمرد " .

" اما اسماعیل کسی را نمی دید . دستش را زیر چانه اش گذاشته بود و دو چشم درشت آبی اش را به جمعیت دوخته بود.

في هذه الفقرة تم حذف الفاعل من الجملتين الثانية والثالثة، وذلك لأن الفاعل تم ذكره في الجملة الأولى؛ لذلك قام الكاتب بحذفه في بقية الحمل، والغرض من هذا الحذف العلم الواضح بالمحذوف نتيجة لذكره في الجملة الأولى من الفقرة .

والتقدير " اما اسماعیل کسی را نمی دید . (اسماعیل) دستش را زیر چانه اش گذاشته بود و (اسماعیل) در چشم درشت آبی اش را به جمعیت دوخته بود *

۳- حذف معین الفعل :

يحذف معین أفعال صیغ الماضي النقلي و الماضي البعيد و الماضي الالتزامي بوجود قرينة فعل آخر. غالباً ما يكون هذا في جملتين معطوفتين، أو عدة جمل، فيذكر المعین في الجملة الأولى و يحذف في الجمل التالية:

روزی به صید بیرون شده بود واز لشکر خود جدا مانده (هجويري ۱۲۸) آمده بود وبابني اسرائيل حرب کرده و سران را کشته، و احوال و اولاد را به غارت برده، و ایشان را از خان ومان ایشان بیرون کرده

- في الفقرة السابقة حذف المعین من جميع الجمل المعطوفة على الجملة الأولى، حيث كانت هذه الجمل من صیغ الماضي البعيد، أي حذف الفعل (بودن) من نهاية الجمل - التقدير : روزي به صید بیرون شده بود واز لشکر خود جدا مانده (بودن) (هجويري ۱۲۸) آمده بود وبابلي

اسرائيل حرب كرده (بودن) و سران را كشته بودن)، و احوال و اولاد را به غارت برده (بودن)، و ايشان را از خان ومان ايشان بيرون كرده بودن).

- ومن أمثلة هذا الحذف في المجموعة القصصية ما يلي :

" در دامنه كوه ، نرسیده به قله ،در محوطه ای مسطح بنا شده بود" .

في هذه الجملة لم يتم حذف الفعل أو الفاعل أو المفعول به ولكن تم حذف جزء من الفعل وهو ما يسمى في اللغة الفارسية (معين الفعل) وهذا المعين إما أن يكون (بود،باش،است) . وهنا تم حذف المعين (بود) وذلك لان معين الفعل يحذف اذا كان الفعل الذي يسبقه في الجملة أو الذي يلحق به في نفس زمنه وهنا الفعل الذي يليه هو " بنا شده بود" المصروف في زمن الماضي البعيد ،ودل على أن الفعل الذي يليه هو " بنا شده بود" المصروف في زمن الماضي البعيد ، ولكنه محذوف المعين ، والغرض من هذا الحذف التخفيف.

- التقدير " در دامنه كوه ، نرسیده بود به قله در محوطه ای مسطح بنا شده بود"

۳ - الحذف الخاص بالتراكيب

وما يعنينا هذا التراكيب الإسنادية حيث تحذف فيها كلمة أو أكثر من الجملة وقد تحذف جملة او اكثر من

الكلام ، ومواقع هذا الحذف كثيرة ومتنوعة

ومن أمثلة هذا الحذف في المجموعة القصصية ما يلي:

ناصر نیست ؟

نه والتقدير " ناصر نیست ؟ اولاً : القرينه اللفظية وتنقسم إلى :

في الجملة السابقة تم حذف جميع أجزاء جملة جواب الاستفهام واكتفي بكلمة نه اي لا .

نه ناصر نیستم او (من ناصر نیست) .

رابعاً :قواعد الحذف

١ - وجود الدليل على المحذوف

ومن هنا كان لوجود القرائن أهمية كبرى، سواء أكانت هذه القرائن لفظية أم حالية :

١ - الدليل اللفظي

ويكون باشمال التركيب على سابق أو لاحق يدل على عنصر المحذوف نحو قوله تعالى : " فلو شاء الله لهداكم " ؛ حيث ان مفعول فعل المشينة محذوف ؛ لوجود ما يدل عليه في جواب لو

والتقدير : فلو شاء الله هدايتكم لهداكم

ويكون كذلك الحذف في الجملة الفارسية بوجود قرينة لفظية:

وذلك بورود لفظ في الجملة نفسها أو الجملة السابقة عليها أو الجملة اللاحقة بها وأن القائل أو الكاتب بسبب ورود ذلك اللفظ (القرينه اللفظيه) ، لايري لزوما لوجود هذه الكلمه في الجملة ثم يحذفها ، مثل كلمة "من " في هذا المثال :

كتابم را كم كردم.

يعنى من كتابم را كم كردم. ووجود ضمير الفاعلية المتصل (م) في (كم كردم) جعل الكاتب في غير

حاجة لكتابة الضمير (من) في الجملة".

وكذلك : حذف كل اجزاء جملة الجواب في الاستفهام لوجود قرينة تدل على المحذوف في جملة السؤال .

مثل : كه كتاب مرا بدون اجازه از كيفم برداشته است

في الجملة السابقة حذف الفاعل، ويفهم هذا من خلال القرينة اللفظية تصريف الرابطة المرخمة (است).

التقدير " احمد كتاب ترا بدون اجازه از كيفت برداشته است " :

هو ما عرف بالصناعة النحوية وقد عد عنصراً من عناصر القرينة اللفظية؛ لأنه يعين على الاستدلال

على المحذوفات بواسطة القوانين والأقيسة النحوية .

ومن أمثلة هذا الحذف في المجموعة القصصية ما يلي:

حذف الفاعل لقرينة لفظية:

گشت به پشت بام پناه می برد ؛ به این خاطر که باور داشت بالاخره عباس از کار که بر می خواهد آمد ... زانوهایش را در بغل می گرفت و گاهی سرش را روی آنها می گذاشت و فکر می کرد" .

في الفقرة السابقة الذكر تم حذف الفاعل من جميع الجمل دون وجود أي قرينة لفظية تدل عليه، وقد ارتبطت الأفعال (بر می گشت، پناه می برده باور داشت، بغل می گرفت، می گذاشت، فکر می کرد) بفاعل واحد ولكن الكاتب حذف هذا الفاعل في بداية القصة، لجذب انتباه القارئ ، ولكي يجعله يتساءل من الذي عاد من العمل ثم ذهب إلى السطح ، وجاش بخاطره أن (عباس) سيأتي في النهاية والغرض هو العلم الواضح بالمحذوف من خلال القصة.

محمد بدون آنکه جواب مادر را بدهد به پشت بام رفت. خواب با چشمهایش غریب شده بود و هر چه سعی می کرد بی فایده بود. همان طور که چشمها را به آسمان دوخته بود، صدای آمدن اتومبیلی را شنید"

في الفقرة السابقة تم حذف الفاعل في الجملة الثانية من الفقرة (به پشت بام رفت) وهذا المحذوف (الفاعل) دلت عليه الجملة السابقة وكذلك حذف في بقية جمل هذه الفقرة، فقد ارتبطت الافعال (رفت ، شده بود، سعی می کرد ، بود ، دوخته بود، شنید) بالفاعل محمد والغرض من هذا الحذف هذا التخفيف والتقدير محمد بدون آنکه جواب مادر را بدهد محمد به پشت بام رفت. خواب با چشمهایش غریب شده بود و هر چه محمد سعی می کرد محمد بی فایده بود. همان طور که محمد چشمها را به آسمان دوخته بود.

مانند آن شب باران لحظه به لحظه شدید تر می شد و برق از یک گوشهء آسمان خودی نشان می داد واز جای دیگری با غرش می جهید : محمد هنوز داشت. می دوید. هر بار که آسمان را نگاه می کرد، خاطرات آن شب در ذهنش چرخ می خوردند. فکر می کرد " . في هذه الفقرة حذف الفاعل من جملة " واز

جای دیگری با غرش می چهید" ومن جمله " هر بار که آسمان را نگاه می کرد" ومن جمله " فکر می کرد
"والتقدير واز جای دیگری (رعد وبرق) با غرش می چهید (محمد) هر بار که آسمان را نگاه می کرد .

و " (محمد) فکر می کرد " وحذف الفاعل في الجمل السابقة لوجود قرينة لفظية في الجمل السابقة لها ؛
حيث حذف الفاعل رعد وبرق في الجملة الأولى لذكره في الجملة السابقة لها، وحيث أن الفاعل واحد في
الجمل التي تليها فعد حذفه في باقي الحمل لعدم التكرار وكذلك حذف حرف الإضافة به من الجملة الأولى
والتقدير "محمد هر بار که (به) آسمان را نگاه می کرد

اسماعيل داد می زد وهوار می کشيد . دستهايش را وسط آسمان تکان می داد و فغان می کرد ؛ می
دويد وله له می زد تم حذف الفاعل في الجمل التي تلي الجملة الأولى وهو " اسماعيل " ؛ حيث أن الأفعال
داد می زد

هوار می کشيد ، تکان می داد ، فغان می کرد ، می دويد " متعلقة بنفس الفاعل.

التقدير " اسماعيل داد می زد و اسماعيل هوار می کشيد . اسماعيل دستهايش را وسط آسمان تکان می داد
و اسماعيل مغان می کرد ؛ اسماعيل می دويد وله له می زد

" روی زمین نشینی ، یک زانو را تا می کنی و زانوی دیگر را می شکنی چوبدستی کهنه در دستت است ؛
همان که همسفر همه سفرهايت است ."

به اتاقت می روم ، به لباسها ، به وسایل کارت ، به کتابهايت نگاه می کنم . ودر گذشته جاری می شوم
خاطره سفرهايت ، در هر گوشه وکنار هست . تو ما چون باد ، نمی مانی ؛ ومن ، نیمه خاموش هستم که
ساکنم

في هذه الفقرة حذف الكاتب الفاعل في بداية الجملة الأولى وكذا الجملة الثانية والثالثة ، وذلك للعلم بالفاعل
في بداية القصة.

التقدير "من به اتاقت می روم .من به لباسها ، به وسایل کارت ، به کتابهايت نگاه می کنم .

و در گذشته جاری می شوم خاطره سفرهایت ، در هر گوشه و کنار هست .

تو ما چون باد ، نمی مانی ؛ و من ، نیمه خاموش هستم که ساکنم "

" می دانم راه گریزی ندارم . می ایستم . صدای قدمهای پایی از دور می آید . بر می گردم .

في الجملة السابقة الذكر تم حذف الفاعل ألا وهو الضمير (من) وذلك لوجود قرينة لفظية تدل عليه ، وهي حرف الميم (م) لاحقة الفاعلين المتصلة (م) التي تلحق بأخر الفعل أثناء تصريف الفعل في اي زمن مع الضمير من ن وذلك بغرض التخفيف.

والتقدير : " نمی دانم . من می ایستم . صدای قدمهای پایی از دور می آید . من بر می گردم ."

همه چیز را پنهان می کنم . نمی گذارم کسی به پیکره ای نیمه جانم نزدیک شود . به اتاق می روم .

جلوی آینه می ایستم . تمام لب هایم سوخته است ، متورم شده است . چشمهایم گود رفته ، مثل مردها شده ام ، دگمه هاه سینه ام را باز می کنم . تمام سطح سینه ام سوخته است " في الفقرة السابقة تم حذف الفاعل (من) في أغلب الجمل وذلك لوجود قرينة تدل عليه في نهاية كل جملة وهي ضمير الفاعلية المتصل (م) التي تأتي مع الضمير (من) أو تدل عليه ، وفي جملة (متورم شده است) حذف المسند إليه و هو (لب هایم)، ثم حذف الكاتب معين الفعل في جملة (چشمهایم گود رفته) وجاء بالفعل في الصيغة الوصفية ليدل على الزمن الماضي والزمن الحاضر معاً، علماً بأن الفعل يعد مصرفاً في زمن الماضي القريب وذلك بالتبعية للفعل السابق له وهذا حسب قاعدة حذف معين الفعل التقدير " من همه چیز را پنهان می کنم ، من نمی گذارم کسی به پیکره نیمه جانم نزدیک شود ، من به اتاق می روم . من جلوی آینه می ایستم ، تمام لبهایم سوخته است ، تمام لبهایم متورم شده است چشمهایم گود رفته است ، من مثل مردها شده ام . من دگمه هاه سینه ام را باز می کنم ، تمام سطح سینه ام سوخته است

حذف المفعول لوجود قرينة لفظية.

می دید که مردم به دورشان حلقه می زنند و عبد الله را می بوسند

هذه الجملة مقسمة الى جزأين ، الجزء الأول حذف المفعول (" مى ديد كه مردم به دورشان حلقه مى زنند) من الذي كان يرى (عبد الله) وهذا الحذف ظهر بعد معرفة الجزء الثاني من الجملة (عبد الله را مى بوسند) ويقبلوا عبد الله ، وهنا ايضا تم حذف الفاعل لوجود قرينة لفظية في الجملة الأولى تدل على الفاعل وهي (مردم) .

التقدير " (عبد الله) مى ديد كه مردم به دورشان حلقه مى زنند و (مردم) عبد الله را مى بوسند .

حذف الفعل لوجود قرينة لفظية :

" بيا جلو ، بيا ... چند نفر يد ؟

في هذه الجملة حذف الكاتب الفعل ، وجاء بقرينة لفظية تدل عليه أو عوض بها عن الفعل وهي لاحقة ضمير الفاعلية المتصل (يد) والتي تأتي في حالة تصريف الفعل في أي زمن مع الضمير شما وكذلك حذف الفاعل المخاطب ودلت عليه أيضاً هذه اللاحقة (يد) .

والتقدير " بيا جلو ... (شما) چند نفر (داريد) .

ب - الدليل الصوتي :

خاص باللغة المنطوقه دون المكتوبه ؛ حيث أن نطق الجملة وطريقة الاداء لها يعينان السامع لها على

تقدير المحذوف

ج - الدليل الاعرابي

هو جزء من الدليل اللفظي، أو عنصر من عناصر القرينه اللفظية، وقد يكون مصاحبا لقرائن لفظية أخرى، أو قرائن حالية ؛ بحيث تصل منه الى فهم المعنى . ومن أمثلة هذا الحذف في المجموعة القصصية ما يلي:

حذف الفاعل في الجزء الثاني من الجملة.

صدای رعد وبرق ازپیرون به گوش می رسید . صداها ترسناک بود. در اتاق کناری، مادر محمد با پچه ها بیدار شده بودند. مادرش نگران بود وزیر لب خدا خدا می کرد که سقف خانه آن شب چکه نکند

حذف الکاتب فی هذه الفقرة الفاعل فی الجزء الثاني من جملة (مادرش نگران بود وزیر لب خدا خدا می کرد): حيث یحذف الفاعل فی الجزء الثاني من الجملة إذا كان الفاعل متعلقا بالجزء الأول والجزء الثاني من الجملة.

التقدير " مادرش نگران بود و (مادرش) زیر لب خدا خدا می کرد .

ثم حذف الکاتب أيضاً حرف الإضافة فی جملة (سقف خانه آن شب چکه نکند)

التقدير " سقف خانه (در) آن شب چکه نکند .

" ابر های نارنجی در حرکت بودند وآسمان را می پوشاندند

فی هذه الجملة حذف الفاعل فی الجزء الثاني منها ، لان الفاعل یحذف اذا كان متعلقا بالجزء الاول والجزء الثاني فی الجملة ، ففي هذه الجملة الفاعل (ابر های) نکر فی الجزء الاول من الجملة وحذف فی الجزء الثاني لان الجزء الثاني متعلقا بنفس الفاعل (ابرها) .

التقدير " ابر های نارنجی در حرکات بودند و ابر های نارنجی آسمان را می پوشا ندند." " پیرمرد چشمهایش را تتگ کرد و به آن طرف شط چشم دوخت فی الجملة السابقة تم حذف الفاعل فی النصف الثاني من الجملة لأن الفعل الأول والثاني فی هذه الجملة متعلقین بنفس الفاعل (پیرمرد) المذكور فی بداية الجملة .

والتقدير " پیرمرد چشمهایش را تتگ کرد و پیرمرد به آن طرف شط چشم دوخت " " تانکها از گمرک هم گذشتند و به خیابان کنار شط نزدیک شدند

فی الجملة السابقة تم حذف الفاعل من النصف الثاني للجملة لان الفعل الأول والثاني (گذشتند، شدند)

فی الجملة متعلقین بنفس الفاعل (تانکها)

التقدير " تانكها از گمرك هم گذشتند و تانكها به خيابان كنار شط نزديك شدند ثانيا : القرينة الحالية .
القرينة الحالية أو القرينة العقلية عدت من قواعد الحذف؛ لأنها تعين على تقدير المحذوفات؛ ففيها تراعي كل الظروف التي تلابس النص اللغوي، وقد تكون الظروف متعلقة بالكلام المنطوق نفسه، وقد تكون بالمتكلم أو بالسامع أو بكل ماله تأثير على النص وتسمى في اللغة الفارسية بـ(القرينة المعنوية) : ومعناها أن سياق الكلام أو المفهوم العام للجمل والعبارات هو الذي يستوجب أو يبعث حذف كلمة أو عدة كلمات في الجملة وعدم ورود لفظ في الجملة أو في العبارة ؛ والقاريء من خلال سياق الكلام والمفهوم العام للجمل يدرك الكلمة المحذوفة ؛ في الوقت الذي يقول فيه المعلم.

مثال : درس تمام شد ، كتابهايتان را ببنديد؟

ظهر من سياق الجملة أن بداية الحديث مع طلاب العلم ثم عمق بناء الجملة كذلك : درس تمام شد . شما (دانش آموزان) كتابهايتان را ببنديد - في الجزء الثاني من الجملة السابقة حذف الفاعل وهذا نتيجة للقرينة المعنوية، أو من خلال المفهوم العام للجملة .

ومن أمثلة هذا الحذف من المجموعة القصصية ما يلي:

حذف الفاعل لقرينة معنوية

تامل كرد ، آهسته از جايش بر خاست وبدون اينكه به جمعيت نگاهي بيندازد ، راه افتاد . آرام آرام . ديگر به چهره آدمها نگاه نمي كرد . از دروازه شهر به آرامي گذشت . محدوده اي شهر را پشت سر گذاشت ؛ از پالایشگاه نفت هم عبور كرد . میان بیابان ، گوشه روی خاکهای گرم وافتاب خورده نشست . چشمش به چاه عمیقی افتاد . احساس كرد کسی را پیدا کرده است ، خودش را به چاه رساند . سرش را داخل چاه كرد واز ته دل حرف زد . چند دقیقه بعد شعله های بلند آتش فضای بیابان را روشن كرد

في الفقرة السابقة حذف الكاتب الفاعل " ، دون ذكر أي قرينة تدل على من الفاعل في هذه الفقرة ، ولكن لأن هذه الفقرة هي جزء من القصة القصيرة " حرفهای سبز " فإن أحداثها مرتبطة بعضها ببعض، وإن الفقرة التي تسبقها تدل على أن الفاعل في هذه الفقرة هو نفس الفاعل في الفقرة السابقة لها ، حيث دل هذا الحذف أيضا

على اهتمام الكاتب بوصف هذا المشهد الصعب الذي يمثل مدى المعاناة التي كان يعانيها الشعب الإيراني أثناء الحرب العراقية الإيرانية ، وكذا البعد النفسي من هول هذه الحرب .

كما انه حذف حرف الإضافة " به من جملة " راه افتاد " بالإضافة إلى حذف الفاعل حيث يصبح تقدير هذه الجملة " اسماعيل به راه افتاد " .

٢ - ألا يؤدي الحذف الى اللبس .

وضوح المعنى من الاساسيات التي لا بد أن تراعي عند الحذف ولأنه يعين على تقدير المحذوفات .

٣-الا يؤدي الحذف الى نقص الغرض منه .

للحذف أغراض متعددة مثل الإيجاز، التخفيف، ومن ثم فلا بد من مراعاة الا يؤدي الحذف الى نقص الغرض وهناك أيضا حذف يعترى أجزاء أخرى من الجملة ومنها ما يلي :

حذف الرابطة

عباس ومحمد كنار پنجره ، آسمان را نگاه می کردند " حذف الكاتب في هذه الجملة حرفي الإضافة (از ، به) وذلك بغرض التخفيف وجذب الانتباه. التقدير " عباس ومحمد (از) كنار پنجره ، (به) آسمان را نگاه می کردند . " چرا معطلید ؟ "

في هذه الجملة الاستهامية تم حذف الرابطة ، ودلت عليه القرينة اللفظية التي لحقت بكلمة معطل وهي (يد) ، وكذلك تم حذف الفاعل لوجود نفس القرينة وهي لاحقة ضمير المفعولية (شما) ، وكذلك يتم حذف الرابطة أو الفعل من الجمل الأستهامية بغرض التخفيف.

التقدير " چرا (شما) را معطل (شديد) (بودید) ؟ " .

حذف حرف الإضافة

عباس ومحمد كنار پنجره ، آسمان را نگاه می کردند .

حذف الكاتب في هذه الجملة حرفي الإضافة (از ، به) .

- التقدير " عباس ومحمد (از) کنار پنجره ، (به) آسمان را نگاه می کردند "

صدایم می زنی "

کجایی؟

من؟

في هذه الجملة الاستهامية الأولى حذف أداء الاستفهام أيا " ، وفي الجملة الثانية حذف حرف الإضافة ، والفعل ، (به ، رفتي) ، وفي الجملة الثالثة حذف الجملة الاستفاهية كلها عدا كلمة (من) كل هذه المحذوفات المتعددة بغرض التخفيف مع الإيجاز .

التقدير : " أيا صدایم می زنی "

به کجایی رفتی ؟

آیا من با تو می روم ؟

حذف أداة الاستفهام

" عباس پرسیده بود :

محمد را می شناسی ؟

ها؟... بله! "

حذف الكاتب أداة الاستفهام في الجملة الثانية ، ثم بعد ذلك حذف جملة الجواب وأكتفي بكلمة واحدة (بله) وذلك لاختصار طول القول في الكلام.

التقدير " عباس پرسیده بود :

" آيا محمد را مى شناسى ؟

• ها ؟ من محمد را مى شناسم !

گريه مى كنى ؟ *

في هذه الجملة حذفت أداة الاستفهام ، ودلت عليها علامة الاستفهام ، كما تفهم الجملة الاستفهامية من الصيغة أيضا والغرض من ذلك التخفيف.

التقدير " آيا گريه مى كنى ؟ "

چرا تو ؟

فكرم را شنيدى؟ بلند گفتم كه شنيدى ويا اين همه شفاف شده ام كه راحت مى خوانى ام؟ "

في الجملة الثانية ثم حذف أداة الاستفهام ، وكذلك تم حذف حرف الإضافة والموصوف من الجملة التي تليها، أما الجملة الأخيرة فقد حذف أداة الاستفهام ، وذلك بغرض الإيجاز.

التقدير: " چرا تو باشد (است) ؟

آيا فكرم را شنيدى؟ به صدای بلند گفتم كه شنيدى و يا اين همه شفاف شده ام كه آيا راحت مى خوانى ام؟

" مى پرسم : خسته شدى ؟"

وفي هذه الجملة حذف الكاتب أداة الاستفهام ، ودل على ذلك سياق وشكل الجملة الظاهري، وذلك بغرض التخفيف.

والتقدير آيا خسته شدى

حذف أداة الوصل :

بس كه صدای انفجار شنیده ايم گوشها يمان گرفته است

في الجملة السابقة تم حذف اداة الوصل كه من الجملة .

التقدير : " بس كه صداى انفجار شنيده ايم كه گوشها يمان گرفته است وذلك بغرض التخيف

في هذا المبحث ثبت أن الإيجاز والتخفيف من أهم الأعراض التي أدت إلى الحذف في اللغة الفارسية، بالإضافة إلى الأسباب التي تؤدي أيضا إلى هذه الظاهرة اللغوية مثل الحذف الكثرة الأستعمال والحذف اختصاراً لطول الكلام وغيرها من الأعراض والأسباب التي وردت سابقاً

التقديم والتأخير لغة واصطلاحاً:

التقديم لغة

تقدمه وتقدم عليه واستقدم وقدم قومه يقدمهم، ومنه: قادمة الرجل: نقيض آخرته. وقدمته وأقدمته فقدم

وأقدم بمعنى تقدم، وقال لبيد:

فمضى وقدمها وكانت عادة

منه إذا هي عردت إقدامها

أي تقديمها، ومضى قدماً: لا ينتهي وهو المضي أمام، ورجل مقدم من قوم مقاديم

التأخير لغة :

من المصدر آخر، جاءوا عن آخرهم. والنهار يجر عن آخر فأخر، والناس يرنلون عن آخر فأخر والستر مثل آخره الرجل. ومضى قدماً وتأخر أخراً. وجاءوا في أخريات الناس. ولا أكلمه آخر الدهر وأخرى المنون، ونظر إلى بمؤخر عينه. وجدت أخيراً وبأخرة، وبعته بيعاً باخرة أي بنظرة معنى ووزناً، وهي نخلة متحار من نخل مأخبر

التقديم والتأخير اصطلاحاً:

يراد بالتقديم والتأخير أن تخالف عناصر التركيب ترتيبها الأصلي في السياق فيتقدم ما الأصل فيه أن

يتأخر ويتأخر ما الأصل فيه أن يتقدم.

ظاهرة التقديم والتأخير – شأن الظواهر السياقية الأخرى كالحذف والزيادة وغيرها مظهر من مظاهر شجاعة العربية والفارسية؛ ففيها إقدام على المخالفة لقرينة من قرائن المعنى من غير خشية لبس، اعتماداً على قرائن أخرى، ووصولاً بالعبارة إلى دلالات وفوائد تجعلها عبارة راقية ذات رونق وجمال.

التقديم والتأخير عند علماء البلاغة " باب كثير الفوائد، جم المحاسن، واسع التصرف، بعيد الغاية، لا يزال يفتر لك عن بديعة، ويفضي بك إلى لطيفة، ولا تزال ترى شعراً يروك مسمعه، ويلطف لديك موقعه، ثم تنظر فتجد سبب أن راقك ولطف عندك، أن قدم فيه شئ وحول اللفظ عن مكان إلى مكان تقديم الشيء على وجهين :

تقديم يقال انه على نية التأخير، وذلك في كل شيء أقرته مع التقديم على حكمه الذي كان عليه، وفي جلسة الذي كان فيه، كخير المبتدأ إذا قدمته على المبتدأ.

وتقديم لا على نية التأخير، ولكن على أن تنقل الشئ عن حكم إلى حكم، وتجعل له باباً غير بابه، وإعراباً غير إعرابه، وذلك أن تحي إلى اسمين يحتمل كل واحد منهما أن يكون مبتدأ ويكون الآخر خيراً له، فتقدم تارة هذا على ذلك وتقدم تارة ذلك على هذا .

وقيل انه من أن يقسم الأمر في تقديم الشئ وتأخيره قسمين فيجعل مفيداً في بعض الكلام ، وغير مفيد في بعضه .

التقديم والتأخير في اللغة الفارسية

كل جزء من أجزاء الجملة له ترتيب خاص، كذلك :

المسند إليه (الفاعل او الاسم) يأتي عادة في بداية الجملة :

مثل : محمود ديروز كتابی از كتابخانه گرفت .

مثنویات عطار پر از قصه های وحکایات فرعی است.

الفعل يأتي دائماً في آخر الجملة :

المسند : يأتي المسند بعد المسند إليه وقبل فعل الربط، ولو الجملة بها قيد أو متمم يأتي المسند بعده ولو
المسند : يأتي المسند بعد المسند إليه وقبل فعل الربط، ولو الجملة بها قيد أو متمم يأتي المسند بعده ولو
حدث وتم تقديم المسند يكون ذلك من أجل التأكيد على المسند . مثل : هوا گرم است المفعول الصريح :
يأتي بعد الفاعل وقبل الفعل.

مثل : پروين كتاب را آورد

تقسيم الجملة الفارسية من حيث الترتيب.

تنقسم الجملة الفارسية من حيث الترتيب إلى قسمين :

١- جملة مستقيمة وتعرف في اللغة الفارسية (جملة دستورمند):

وهي الجملة التي تستخدم أجزائها الكتابة الطبيعية والترتيب المنطقي للكلام، وبعبارة أخرى تكون مطابقة
لقواعد اللغة الفارسية .

مثل : محسن ديروز كتابی به من داد

٢- جملة غير مستقيمة وتسمى في اللغة الفارسية (جملةء تا دستورمند):

وهي التي تخالف أساس النظم الطبيعي والترتيب السليم للجملة حسب القاعدة وتسمى الجمل الغير مباشرة أو
الجمل المقلوبة .

مثل : تهران، شهر است برزگ در دامنه كوه البرز.

باز برگردیم به تاریخ.

في الجملتين السابقتين لا نرى الترتيب السليم والمستقيم للجملة وأن تقديرهما كالآتي:

- تهران، شهر برزگ در دامنه كوه البرز است.

- باز به تاريخ برگرديم .

أغراض التقديم و التأخير :

الاختصاص والقصر .

وهو أن تخص وتقتصر المسند إليه على المسند مثل (طالب علم أنا) فتقديم المسند هنا أفاد قصر المتكلم على طلب العلم دون صفة أخرى مقابلة أو الصفات . دون جميع العناية والاهتمام .

أعلم أنا لم تجدهم اعتمدوا فيه شيئاً يجرى مجرى الأصل، غير العناية والاهتمام، حيث قال صاحب الكتاب " كأنهم يقدمون الذي بيانه أهم، وهم ببيانه أعلى، وإن كانا جميعاً يهائمهم ويعنياتهم التشويق وهو أن يتقدم ما يشوق النفس إلى ذكر الخير وسماعه وإرادة تمكنه ، فيقع في قلب السامع موقع الماء الفرات من ذي الغلة الصادي .

وهو إسماع المخاطب من أول الأمر ما يسر ويسعد أي المبادرة بإدخال السرور على قلب السامع

ليتفاعل بحضور هذا الخبر كما تقول لمريض (في عافية أنت) .

إظهار التألم والضجر

مثل قول المتضايق و المتألم (بنست الحياة) فينا قدمت بنست لإظهار الحالة النفسية التي يبرزها

المتكلم في العبارة .

التعجيل بالتعظيم أو التحقير

أي إذا كان اللفظ مشعراً بما يدل عليه من تعظيم أو تحقير فيتم تقديم ما يراد تعظيمه أو تحقيره ويؤخر باقي الكلم .

أسباب التقديم والتأخير :

١- أن تكون العلاقة بين العنصرين علاقة المحكوم عليه بالحكم ، فمقتضى الأصل أن يتقدم المحكوم عليه

ويتأخر الحكم ، كتقدم المبتدأ على الخبر .

٢- أن تكون العلاقة بينهما علاقة العامل بالمعمول ، فمقتضى الأصل أن يتقدم العامل ويتأخر المعمول كتقدم الفعل على المفعول .

٣ - أن تكون العلاقة بينهما علاقة المقدمة بالنتيجة ، فمقتضى الأصل أن تتقدم المقدمة وتتأخر النتيجة ، كتقدم فعل الشرط على جواب الشرط .

٤ - أن تكون العلاقة بينهما علاقة الكل بالجزء المقتطع منه ، فمقتضى الأصل أن يتقدم الكل ويتأخر الجزء ، كتقدم المستثنى منه على المستثنى .

٥- أن يكون تقدم عنصر ضروريا لحفظ تقسيم معلوم من اللغة بالضرورة ، كتقدم الفعل على الفاعل ؛ لما علم من وجود جملة فعلية تقف جنبا إلى جنب مع الجملة الاسمية مكونة معها أساسا ثنائيا لورود الجمل .

كان الغرض في هذا المبحث من الدراسة النظرية التأسيس والتأصيل . أما الغرض من الدراسة التطبيقية هو البحث في بلاغة التقديم والتأخير في القصة الفارسية القصيرة لاستنباط أعراض واستخلاص دلالات متنوعة ، وربما أعتبرت قضية التقديم والتأخير قضية أسلوبية وتقابلية في آن واحد ، فهي بقدر ما توحى بذكاء الكاتب المبدع في تغيير مواقع الكلمات ، وإخراجها في سلسلة من العلاقات المبتكرة بقصد إنعاش مكوناتها الدلالية ، إلا أنها تخيل المتلقي (السامع) إلى تنشيط حسه الجمالي في إدراك الصورة المتغيرة واستيعاب فارق التغيي ، وستورد أسئلة للتقديم والتأخير من المجموعة القصصية محل الدراسة .

برگرد پيش پدر ومادرت

في هذه الجملة حدث تقديم لفعل الأمر (برگرد) ومن المعروف في بناء الجملة الفارسية أن الفعل يأتي في نهاية الجملة ، حيث أتى به الكاتب في بداية الجملة ؛ وذلك لإظهار الحالة النفسية التي يبرزها المتكلم في

العبرة فإذا كان اللفظ مشعراً بما يدل عليه فيتم تقديم ما يراد إظهاره و يؤخر باقي الكلم، وهذا ما فعله الكاتب، حيث قدم الفعل برگرد " على باقي أجزاء الجملة، ولكي يؤكد على فعل هذا العمل وهو العودة .

التقدير : " پیش پدر ومادرت برگرد "

" این دفعه حتما می رم بالا " .

في هذه الجملة لو الفعل (می رم بالا) فعل مركب حيث يتكون الفعل المركب من كلمة - عربية ، فارسية ، تركية، مغولية - ومصدر فارسي ، فنجد أن الكاتب أخر كلمة (بالا) وقدم المصدر الفارسي أي حدث

تقديم وتأخير في الفعل المركب نفسه الذي يعد فعل واحد

" بچه ها با تعجب رضا را نگاه کرد . راننده ادامه داد :

عصا كو ؟ "

" رضا خواست بگوید : " انداختم دور ! " اما حرفی نزد. فقط به راننده زل زد

في جملة " الداختم دورا " حدث تقديم للفعل " انداختم " وتأخير للقيد " دور "، حيث جاء بالجملة انداختم دور

" بهذا الشكل علما بأن مفعول الجملة محذوف وهو " عصايم ، كما أن المسند إليه (الفاعل) محذوف ،

والغرض من التقديم في جملة (انداختم دور) أي القيتها بعيداً ، ذلك لإظهار التألم والتضجر وكذلك الحالة النفسية التي يبرزها المتكلم.

وتقدير الجملة " عصايم را دور انداختم "

" راننده كه بعد از احوالپرسی بیرون رفت رضا فكر می کرد :

" اگر هم بر گشتم ، می رم توی بسیج ؛ به همه ثابت می کنم می تونم به جبهه برم ! کاری می کنم

خودشون منو بفرستن خودشون، خودشون بفرستن، آون وقت آون !... ". في الفقرة السابقة حدث تقديم للفعل

" می رم " في جملة " می رم توی بسیج " ؛ حيث الفعل في اللغة الفارسية يأتي آخر الجملة، وكذلك حدث

تأخير للمفعول غير الصريح " بسیج "، علماً بأنه يأتي بعد المسند إليه (الفاعل) وقبل (المستند) الفعل.

التقدير " توى بسيج مى رم " .

تو حالت خوب نيست بايد بفرستنت تهران .

في الحملة السابقة حدث تقديم للفعل " ببرنت " وتأخير للمفعول " تهران " ، وكذلك حذف المسند إليه (الفاعل) من الجملة الثانية ، لان الفعل ببرنت مرتبط بفاعل الجملة الأولى ويفهم هذا من خلال التاء المتصلة بنهاية الفعل، وسبب التقديم والتأخير هنا أن العلاقة بينهما علاقة العامل بالمعمول ، فمقتضى الأصل أن يتقدم العامل ويتأخر المعمول، وأن الغرض الأساسي من التقديم هو الرجوع والعودة وأن المكان ليس بأهمية الحدث نفسه.

التقدير : " تو حالت خوب نيست !بايد تهران ببرنت

اين ايستگاه راه آهن مى رود مادر " . في الجملة السابقة حدث تقديم للفعل " مى رود " ، وتأخير المسند إليه (الفاعل) " مادر " ، حيث يأتي الفاعل في بداية الجملة الفارسية ، ثم يأتي بعده المفعول يليه الفعل في نهاية الجملة، دلالة هذا التقديم لتأكيد الحديث وأهمية المحطة حتى ترحل هذه السيدة، حيث شعر إنها تتبعه .

التقدير " اين ايستگاه راه آهن مادر مى رود " .

ناصر كه همه چيز را رها كرد . وكفت : " بايد بروم گلزار جنت آباد پيش خواهر برادرم " وروى حرفش ايستاد پس حالا اينجا چه كار مى كرد؟! " .

في الفقرة السابقة قدم الفعل "بروم وآخر المفعول به ، وحذف الفاعل وأتى بقرينة تدل عليه وهي ضمير الفاعلية المتصل "م" من جملة " بايد بروم گلزار جنت آباد پيش خواهر برادرم ،حيث يأتي المعول به في الجملة الفارسية بعد الفاعل وقبل الفعل، وكذلك آخر قيد الزمان " پيش " علماً بأن "القيد في الجملة الفارسية يأتي عادتاً قبل الفاعل أو بعده، وكذلك المتمم يأتي بعد الفاعل وقبل الفعل " .

التقدير " بايد گلزار جنت آباد پيش خواهر برادرم بروم

" اسماعيل فكر كرد برود وسط مردم ، نفسش بگيرد ، داد بزند ، هوار بكشد ، زير دست وپا لگدمال بشود، استخوانهاى كتف وسينه اش صدا بدهد.... " .

في الفقرة السابقة يوجد تقديم وتأخير في جملة " برود وسط مردم "، حيث قدم الفعل وآخر المفعول، ولم يذكر المسند إليه (الفاعل) لأنه قد ذكره في بداية الجملة .

التقدير " وسط مردم برود " .

" بايد برم پايين تر ! " .

في هذه الجملة تقديم للفعل وتأخير قيد المكان وحذف للفاعل، حيث يأتي القيد بعد الفاعل وأحياناً يأتي في بداية الجملة.

التقدير " بايد پايين تر برم " .

" چيزى مى بينى اسماعيل؟ " .

في الجملة الاستفهامية السابقة قدم المفعول، حيث أتى به في أول الجملة، ثم قدم الفعل على الفاعل، وأخر الفاعل حيث أتى به في آخر الجملة، والترتيب الصحيح للجملة الفارسية هو أن يأتي الفاعل أولاً يليه المفعول، ويليه الفعل، دلالة تقديم الرؤية هنا، كان يريد أن يميز أي من الأشياء أو الأشخاص التي لا يستطيع رؤيتها بوضوح . التقدير " اسماعيل چيزى مى بينى؟

التقدير " بايد پايين تر برم " . " چيزى مى بينى اسماعيل؟ " .

في الجملة الاستفهامية السابقة قدم المفعول، حيث أتى به في أول الجملة، ثم قدم الفعل على الفاعل، وأخر الفاعل حيث أتى به في آخر الجملة، والترتيب الصحيح للجملة الفارسية هو أن يأتي الفاعل أولاً يليه المفعول، ويليه الفعل، دلالة تقديم الرؤية هنا، كان يريد أن يميز أي من الأشياء أو الأشخاص التي لا بايد كارى مى كرديم ابراهيم "

في الجملة السابقة قدم الفعل المركب " كارى كرديم " وأخر المنادي "ابراهيم" حيث يأتي المنادي في

بداية الجملة وقبل الفاعل

التقدير " بايد ابراهيم كارى مى كرديم "

اسماعيل از طبقه سوم آمد پايين

في الجملة السابقة آخر الكاتب القيد پايين، وهو جزء من الفعل المركب " پايين آمدن " بمعنى السقوط أو الهبوط، وقدم الفعل آمد، أي حدث تقديم وتأخير للفعل المركب، وإن كان الفعل غير مركب فإن الكاتب آخر القيد التقدير "اسماعيل از طبقه سوم پايين آمد " !

مى دانى اسماعيل !... " .

في الجملة السابقة قدم الفعل على المفعول، وذلك لأهمية المعرفة، وكذا لعلاقة العامل بالمعمول .

التقدير " ۱ اسماعيل مي دانى !.. "

پاور مي زديم، هر دو ساكت بوديم، جاي حرف زدن نبود - فرمانده گفته بود - فقط صداي آرام آب بود وباد. اين نسيم انگار همان نسيم " عين خوش " بود ! چه هواي خوبى بود اسماعيل ! "

في الفقرة السابقة قدم الكاتب الفعل على الفاعل، وذلك للدلالة على أهمية الحدث وليس أهمية الشخص في المقام الأول فلم يقل الكاتب " اسماعيل بود ! " ولكنه قال " بود اسماعيل ! " ويتضح ذلك من خلال علامة التعجب التي وضعت في نهاية الجملة.

التقدير : " پاور مي زديم، هر دو ساكت بوديم، جاي حرف زدن نبود- فرمانده گفته بود - فقط صداي آرام

آب بود وباد.

اين نسيم انگار همان نسيم " عين خوش " بود ! چه هواي خوبى اسماعيل بود! ". پاور بزمن ؟! موتور را روشن كنم ؟ بپریم ؟ موضع بگيریم ؟ صدايت نمي آيد اسماعيل! ".

في الفقرة السابقة حدث تأخير للمنادي وهو اسماعيل وقدم باقي أجزاء الجملة ، وهذا يدل على أهمية خروج الصوت أو ظهوره حتي يأتي إلى الأذان ، وليس علي أهمية الشخص المحدث للصوت بقدر أهمية الصوت؛ لأن الصوت يعني هذا الجواب بالقبول والتصديق على القول .

والتقدير : " پاور بزمن؟! موتور را روشن كنم؟ بيزم؟ موضع بگيرم؟ اسماعيل صدايت نمى آيد!" " بين اسماعيل ! رسم برادري اين طور نيست همه اش من صحبت كنم ! تو هم يك چيزي بگو" في الفقرة السابقة قدم الكاتب فعل الأمر على الفاعل في الجملة الأولى والتقديم في الجملة الأولى يدل على أهمية العمل أو القيام بهذا العمل أكثر من القائم بهذا الفعل، والتقديم هنا بغرض لفت الانتباه والأهمية .

التقدير : " اسماعيل بين ! رسم برادري اين طور نيست من همه اش صحبت كنم ! تو هم يك چيزي بگو " سعي مي كنم خودم را، چون دانه اي كه با باد سفر مي كند

في الجملة السابقة قدم الكاتب الفعل " سعي مي كنم " وأخر المفعول الصريح * خودم را " والفاعل محذوف، ويدل هذا علي أن الكاتب يريد أن يوضح ويبين أهمية شيء بعينه وهو السعي في المقام الأول لذلك قدم الفعل؛ حيث أن الفعل في الجملة الفارسية يأتي في آخر الجملة.

التقدير " خودم را سعي مي كنم ، چون دانه اي كه با باد سفر مي كند

بند اول : تازه به هم رسیده بوديم. مي خواستم عكس خودم را، بر گستره اي چشمه اي كه از درونت مي جوشيد پيدا كنم"

في الفقرة السابقة قدم الكاتب فعل الجملة الثانية " مي خواستم " وأخر المفعول الصريح (الرائي) وقدم الكاتب الفعل هنا ليس من باب إرادة أخذ الصورة ولكن من أجل إرادة تبرز اتساع الينبوع .

التقدير : " بند اول : تازه به هم رسیده بوديم. عكس خودم را مي خواستم ، بر گستره، چشمه اي كه از درونت مي جوشيد پيدا كنم " چشمهايم را با دست مي پوشانم وبعد گوشهايم را " .

في الجملة السابقة قدم الكاتب الفعل علي المفعول الثاني في نفس الجملة؛ حيث أن المفعول الثاني گوشهايم را " متعلق بنفس الفعل ونفس الفاعل في هذه الجملة ولكن الكاتب بدلاً من أن يأتي بالمفعول المؤخر قبل الفعل أتى به بعد الفعل وذلك لكي يؤكد على مدى صعوبة الموقف ويجذب انتباه القارئ بأن هذا الموقف لا يحتمل الرؤية أو السماع لأي شيء .

التقدير : " چشمهايم را وبعد گوشهايم را با دست مي پوشانم "

" با هم آمده بودند، دوازده تن، با لباسهایی به رنگ خال وکلاههایی به رنگ شکر زرد.

اما در شب، نه رنگ خاکی لباسشان نمودی داشت، نه شکرین کلاهشان "

" في الفقرة السابقة حدث تقديم للفعل " نمودي داشت " في الجملة الأخيرة حيث أتى بالفعل بعد الجزء الأول من هذه الجملة، وآخر الجزء الثاني، ومن المعتاد في الجمل المنقسمة إلى جزأين يحذف الفعل من الجزء الأول ويكتب في نهاية الجملة ومن ذلك يفهم أن الفعل متعلق بالجملة بأكملها، أوجد الكاتب هذا التقديم والتأخير في هذه الجملة حتى يدل على مدى الظلام الحالك في وقت الليل لدرجة عدم ظهور الملابس الرمادية اللون، وليس ذلك فحسب وإنما عدم ظهور القلنسوات الذهبية البراقة وهذا هو سبب تأخير هذا الجزء من الجملة للتأكيد عليه.

التقدير : " با هم آمده بودند، دوازده تن، با لباسهایی به رنگ خاک وکلاههایی به رنگشکر زرد، اما در

شب، نه رنگ خاکی لباسشان، نه شکرین کلاهشان نمودی داشت .

باید برویم به فراز قله ای آبی، به همراه ستاره ای دنبال وار "

في الفقرة السابقة قدم الكاتب الفعل " برويم " على باقي أجزاء الجملة، وهذا على عكس الترتيب السليم للجملة الفارسية حيث يأتي الفعل في نهاية الجملة، وهذا التقديم دليل على تأكيد الذهاب وأهميته . التقدير : " باید به فراز قله ای آبی، به همراه ستاره دنبال وار برویم

صدایم را نمی شنود. خواب سرباز کوتاه است. وسنگین

في الجملة الثانية قدم الرابطة الخبرية "است"؛ حيث تأتي الرابطة الخبرية "است" في آخر الجملة وذلك بناء على الترتيب السليم للجملة، وآخر الصفة (سنگین) وجاء الكاتب هنا بهذا التأخير للصفة الثانية حتى يدل على مدى عمق النوم على الرغم كونه قصير

التقدير : ' صدایم را نمی شنود. خواب سرباز کوتاه وسنگین است' .

" می دانستند پیوند محکم دوستیمان را وائس والفتمان را " .

التقدير : " صدايم را نمى شنود. خواب سرياز كوتاه وسنگين است .

مى دانستند بيوند محكم دوستيمان را وانس والفتمان را " .

في الجملة السابقة قدم الفعل " مى دانستند " على باقي أجزاء الجملة وأخر المفعولين الصريحين

دوستيمان را وانس والفتمان را "، وسبب التقديم هنا العلاقة بينهما علاقة المقدمة بالنتيجة ، فمقتضى الأصل أن تتقدم المقدمة وتتأخر النتيجة

الغرض التشويق وهو أن يتقدم ما يشوق النفس إلى ذكر الخبر وسماعه وإرادة تمكنه، أي أنه قدم المعرفة

والعلم، والأرتباط على الصداقة، والألفة، لكي يشوق القارئ ما الذي يعلمونه، وبما يرتبط.

التقدير

* دوستيمان را وانس والفتمان را محكم بيوند مى دانستند " .

پیوندهای ساختی گروه

۱- نحو چند سطحی و پیوندهای ساختی گروههای واژگانی چنان که پیش تر اشاره شد (فصل دوم)، گروه رشتهای یکپارچه از واژه هاست که از رهگذر پیوندهای ساختی درونی و لایه ای خاص و با هسته همسان با گروه، با رابطه دستوری خاصی در جمله به کار می رود. واژه های اسم، فعل، صفت و حرف اضافه واژه های هسته ای هستند که به ترتیب، گروههای اسمی، فعلی، صفتی و حرف اضافه ای را پدید می آورند. ممکن است واژه هسته به تنهایی در جایگاه گروه در جمله به کار رود.

در نظریه نحو چند سطحی، پیوندهای ساختی درونی گروههای چهارگانه باد شده به طور همسان، با ساخت لایه ای خاص، در اصل به صورت واژه هسته، متمم و مشخص نما تحقق می یابد. متمم و مشخص نما به ترتیب دو جایگاه متمایز نقشی یا دستوری برای گروههای اسمی و حرف اضافه ای همراه و حروف وابسته و درجه هستند. دو سطح لایه ای اصلی گروه سطح گروه کامل یا سطح پیشینه (سطح بیرونی) و سطح درونی یا سطح هسته و خواهر هسته می باشد. از لحاظ پیوند ساختی، به دو عنصر با سازه (واژه و یا گروه) که در نمودار ساختی، در زیر یک گره بالاتر قرار گیرند «خواهر» و به رابطه میان آن دو «رابطه خواهری» گفته می شود. گره بالاتر بلافصل نسبت به دو عنصر خواهر «رابطه بالاتری» دارد. مشخص نما در سطح پیشینه و متمم در سطح درونی با گروه پیوند می یابد. سازه های متمم و مشخص نما خود گروه ۸۶-۸۱؛ چامسکی و لسنیک، ۱۹۹۵، کامل هستند (ر. ک: چامسکی، ۱۹۸۶،

ص ۳۳-۳۵؛ هگمن، ۱۹۹۴، ص ۹۰)، گروه ممکن است یک و یا دو منم دان باشد. متممها بر پایه مشخصه های نحوی هسته و به طور اجباری به کار می روند، به نمونههای (۱) توجه کنید:

(۱) این کتاب دستور زبان فارسی

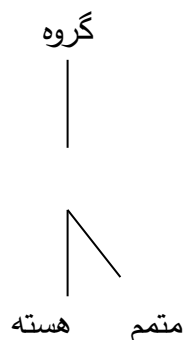
این کتاب خریدم

بسیار خشنود از کار خوب خود

خیلی شجاعانه تر از دیگران

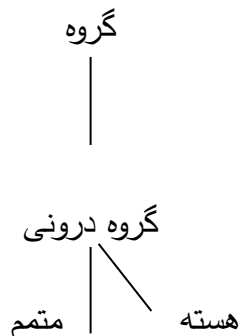
در ایران

چنان که به خوبی می توان مشاهده کرد، در نمونه های (۱) به ترتیب، در گروه اسمی «این کتاب دستور زبان فارسی»، واژه «کتاب» اسم و هسته و گروه اسمی «دستور زبان فارسی» گروه همراه یا متمم است. در گروه فعلی «این کتاب را خریدم»، واژه فعل و هسته و «این کتاب را» گروه اسمی متمم است. در گروه صفتی «بسیار خشنود از کار خوب خود»، واژه صفت «خشنود» هسته و «از کار خوب خود» گروه حرف اضافه ای متمم است. در گروه قیدی «خیلی شجاعانه تر از دیگران»، واژه قید «شجاعانه تر» هسته و گروه حرف اضافه ای «از دیگران» متمم می باشد. بالاخره، در گروه حرف اضافه ای «در ایران»، حرف اضافه «در» هسته و واژه اسم «ایران» در جایگاه گروه اسمی و متمم است. پیوند ساختی هسته و متمم را در گروه های واژگانی به طور کلی به صورت نمودار ۲ می توان نمایش داد.

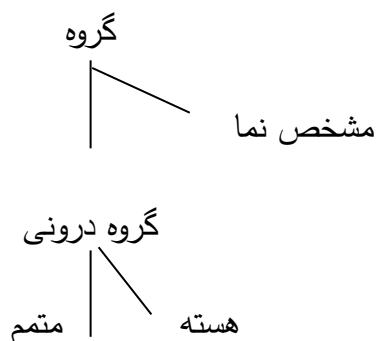


چنان که در نمودار (۲) مشاهده می شود، متمم نزدیک ترین سازه با گروه به هسته و * عبارت دیگر، خواهر هسته است. به علاوه، هسته بر متمم خود حاکم است، به این معنی که با آن رابطه دستوری خاصی داراست که از راه آن، ویژگی های نحوی و نیز صرفی خاصی (از جمله حالت) را به آن تخصیص می دهد. به پیوند ساختی امتمم + هسته»، گروه درونی گفته می شود، زیرا در سطح درونی گروه کامل به

کار می رود. بر این پایه، با منظور کردن عنوان گروه درونی، نمودار (۲) به شکل نمودار (۳) تغییر می یابد.



علاوه بر هسته و متمم، گروهها ممکن است در ساخت خود، سازه اصلی دیگری را نیز داشته باشند. همان طور که در بالا اشاره شد، به این سازه سوم «مشخص نما» گفته می شود. به لحاظ پیوند ساختی، در حالی که متمم نزدیک ترین سازه به هسته یا خواهر آن است، مشخص نما «گروه درونی» خواهر است. به بیان دیگر، مشخص نما در بالاترین جایگاه با گروه اصلی پیوند می یابد. در نمودار (۴)، جایگاه و چگونگی پیوند هسته، متمم و مشخص نما نشان داده شده است.



همه گروهها ساخت کلی یاد شده در نمودار (۴) را دارا هستند. چنان که مشاهده می شود، سطح گروه کامل (سطح بیرونی) از هسته و مشخص نما و سطح گروه درونی از هسته و متمم تشکیل می شود (ر.ک: چامسکی، ۱۹۸۶، ص ۸۱-۸۲). با این حال، یاد آوری می شود که ممکن است جایگاه مشخص نما و نیز متمم خالی باشد و در نتیجه، تنها واژه هسته در جایگاه گروه به کار رود. بر پایه ملاحظات یاد شده در بالا، گروه ممکن است به صورت یکی از ساختهای زیر ظاهر شود:

گروه ← هسته

هسته + متمم

هسته + مشخص نما

مشخص نما + هسته + متمم

به ترتیب مانند نمونه های (۶):

(۶) کتاب؛

این کتاب؛

کتاب دستور زبان؛

این کتاب دستور زبان.

تحلیل پیوند ساختی گروه را به طور کلی به صورت (۷) می توان نمایش داد (سازه های میان دو کمان به این معنی است که کاربرد عنصر داخل آن اختیاری است):

(۷) گروه ے (مشخص نما) + هسته + (متمم)

متمم ویژگی خاص و عمده ای داراست؛ به این معنی که بر پایه مشخصه های نحوی واژه هسته اجباراً همراه آن به کار می رود

و به همین لحاظ با آن ارتباط نزدیک دارد. مثلاً در نمونه های (۱) به ترتیب، در گروه اسمی این کتاب دستور زبان فارسی»، «دستور زبان فارسی، متمم است، زیرا به لحاظ مشخصه های زیر مقوله «نوع کتاب» را مشخص می کند. در گروه فعلی «این کتاب را خریدم»، گروه اسمی «این کتاب را» مفعول صریح فعل «خریدم» و متمم آن است. در گروه صفتی «خشنود از کار خوب خود»، واژه صفت «خشنود» الزاماً با گروه حرف اضافه ای «از...» به عنوان متمم به کار می رود. در گروه قیدی «خیلی شجاعانه تر از دیگران»، قید مقایسه‌ای برتر الزاماً با گروه حرف اضافه ای «از...» به عنوان متمم پیوند می یابد. بالاخره، در گروه حرف اضافه ای «در ایران»، به دنبال حرف اضافه، الزاماً گروه اسمی ظاهر می شود و به همین سبب، گروه اسمی متمم حرف اضافه است.

یادآوری می شود که اصطلاحهای مشخص نما و متمم تنها عناوینی برای نشان دادن نقش یا جایگاه دستوری پیوندهای ساختی سازه های غیر هسته در ساخت گروه هستند؛ به این معنی که بر حسب مقوله دستوری واژه هسته، در جایگاههای متمم و مشخص نما ممکن است مقوله های دستوری چندگانه ای به کار رود. به ویژه در جایگاه تمم، گروه اسمی و یا حرف اضافه ای ظاهر می شود (به نمونه‌های (۱) توجه کنید). در جایگاه مشخص نما در گروه اسمی، حروف وابسته، در گروه فعلی، گروه اسمی نهاد، در گروههای صفتی، قیدی و حرف اضافه ای، حرف درجه و نیز برخی سازه های دیگر به کار می رود (فصل سیزدهم). به مشخص نما در نمونه های (۸) توجه کنید.

(۸) الف) [این] کتاب؛ کدام موضوع؛ هر انسانی؛

ب) [بسیار خوب؛ نسبتاً آرام؛ کاملاً آراسته؛

پ) کاملاً زیر آب؛ درست در کنار جنگل.

چنان که مشاهده می شود، در نمونه های (۸) به ترتیب، حرف اشاره «این»، حرف پرسشی «کدام»، حرف توزیع «هر» و حروف درجه «بسیار»، «نسبتاً»، «کاملاً» و درست، به کار رفته است.

۲- افزوده یا ادات

تحلیل پیوندهای ساختی درونی گروه به هسته و متمم و مشخص نما تحلیلی کامل از آن را نشان نمی دهد، زیرا در گروه امکان پیوندهای ساختی دیگری نیز هست. در واقع، افزوده ها یا ادات وصفی و قیدی نیز ممکن است به عنوان گروههای همراه اختیاری در ساخت گروه پیوند یابند؛ به این معنی که برخلاف متمم که الزاماً از راه مشخصه های نحوی واژه هسته به طور اجباری به گروه پیوند می یابد، پیوند ساختی گروههای افزوده یا ادات وصفی و قیدی به گروه از مشخصه های نحوی واژه هسته ناشی نمی شود و لذا کاملاً اختیاری بوده، تنها به منظور افزودن مفاهیم و معانی افزوده ۹۶-۹۰، ۱۰۰-۹۸). ادات یا اضافی، به گروه پیوند می یابد (ر. ک: هگمن، ۱۹۹۴، ص وصفی به صورت گروه صفتی، گروه حرف اضافه ای و یا بند موصولی ظاهر می شود؛ ادات قیدی به صورت گروه اسمی، گروه حرف اضافه ای، گروه قیدی و با بند قیدی به کار می رود؛ به نمونههای (۹) توجه کنید.

(۹) این کتاب بسیار جالب؛

خانه کنار جنگل؛

خانه ای که کنار جنگل است؛

فصل بهار؛

هفته پیش آمد؛

در کتابخانه کتاب می خواند؛

هنگامی که در کتابخانه مطالعه می کرد دوستش را دید.

در نمونه‌های (۹) به ترتیب، در گروه اسمی «این کتاب بسیار جالب»، «این» مشخص نما، «کتاب» هسته و «بسیار جالب» ادات وصفی (وابسته صفتی) است، زیرا واژه اسم در اصل به متمم نیاز ندارد؛ به علاوه، گروه صفتی «بسیار جالب» به لحاظ مشخصه های نحوی واژه اسم «کتاب» به کار نرفته است و به همین لحاظ هیچ گونه رابطه دستوری اصلی و یا ارتباط معنایی ناشی از آن را با واژه اسم «کتاب» دارا نیست. بر عکس به لحاظ ارتباط معنایی ثانوی یا عام، گروه صفتی «بسیار جالب، با همه واژه های اسم به طور متناسب می تواند به کار رود؛ به نمونه های (۱۰) توجه کنید:

(۱۰) منظره بسیار جالب، جشن بسیار جالب، داستان بسیار جالب، دانش بسیار جالب آدم بسیار جالب، هوای بسیار جالب، سفر بسیار جالب، غذای بسیار جالب، فرصت بسیار جالب، ورزش بسیار جالب، جای بسیار جالب،

همین توضیح درباره گروه حرف اضافه ای «کنار جنگل» در گروه اسمی نمونه «خانه که کنار جنگل کنار جنگل» و نیز بند موصولی «که کنار جنگل است» در گروه اسمی «خانه ای که کنار جنگل است» صادق است. گروه حرف اضافه ای «کنار جنگل» و بند موصولی است» به ترتیب در دو گروه اسمی نمونه یاد شده، ادات (وصفی /قیدی) هستند. در گروه فعلی نمونه «هفته پیش آمد»، فعل «آمد» هسته و گروه اسمی «هفته پیش»، ادات (قیدی) است، زیرا فعل «آمدن» ناگذر است و متمم ندارد. همچنین، در گروه فعلی «در کتابخانه کتاب می خواند»، فعل «می خواند، هسته و گروه اسمی «کتاب» مفعول صریح و متمم و گروه حرف اضافه ای «در کتابخانه» ادات (قیدی) است. بالاخره در گروه فعلی نمونه «هنگامی که در کتابخانه مطالعه می کرد دوستش را دید» «هنگامی که در کتابخانه مطالعه می کرد» بند قیدی و ادات است. اکنون لازم است جایگاه پیوند ادات به ساخت گروه مشخص شود. چنان که پیش تر گفته شد، به لحاظ اینکه متمم گروه همراه اجباری هسته است، الزاماً در سطح گروه درونی پیوند می یابد و نزدیک ترین گروه همراه به هسته یا خواهر آن به شمار می رود. به علاوه، مشخص نما در بالاترین سطح یعنی در سطح گروه بیشینه (سطح بیرونی) به هسته و گروه پیوند می یابد. بنابراین با توجه به جایگاههای پیوند ساختی مشخص نما و متمم به گروه، ادات تنها در سطح بالاتر از متمم و پایین تر از مشخص نما

یعنی در سطح میان متمم و مشخص نما جای می گیرد و به گروه پیوند می یابد. با توجه به تحلیل‌های ساختی مشخص شده در بالا، چگونگی پیوند ساختی مشخص نما، ادات و متمم را به صورت سه قاعده ساختی زیر می توان نمایش داد (۱۱):

(۱۱) الف) گروه ه ← مشخص نما + گروه درونی

ب) گروه درونی ← ادات + گروه درونی

پ) گروه درونی ← هسته + متمم

چنان که مشاهده می شود، بر پایه تحلیل پیوندهای ساختی گروه، ادات در سطح گروه درونی بالایی یعنی میان سطح مشخص نما (سطح بیرونی) و سطح متمم (گروه درونی پایینی) به گروه پیوند می یابد.

نکته مهم دیگری که باید توضیح داده شود ویژگی بازگشت با تکرار ادات است. برخلاف متمم که تنها بر پایه مشخصه های نحوی واژه هسته در فهرست واژگان، به همراه آن در گروه به کار می رود و به همین لحاظ، ویژگی بازگشت یا تکرار درباره آن نامربوط و نامعتبر است، ادات به لحاظ اختیاری بودن آن و نداشتن رابطه نحوی اجباری با واژه هسته، می تواند به هر تعداد که مورد نظر باشد تکرار شود، از این راه هر بار، گروه درونی به گروه درونی گسترده تری تبدیل می گردد و به لحاظ نظری، تکرار همچنان می تواند به همین ترتیب ادامه یابد. گسترش گروه درونی به صورت گروه درونی گسترده تر از ویژگی عمومی زبان یعنی قاعده بازگشت یا تکرار ناشی می شود که بر پایه آن گروه درونی به صورت گروه درونی گسترده تر ظاهر می گردد (ر.ک: هگمن، ۱۹۹۱، ص ۹۸-۱۰۰). در اصل، بازگشت به طور نامحدود می تواند ادامه یابد؛ به بیان دیگر به لحاظ نظری، برای وقوع تعداد ادات در گروه و جمله محدودیت وجود ندارد. به نمونه (۱۴) که در آن بازگشت یا تکرار به خوبی مشاهده می شود، توجه کنید:

(۱۴) این دانشجویان زبان شناسی از دانشگاه‌های ایران از شهرهای مختلف با زبانها و لهجه های محلی گوناگون با سلیقه ها و فرهنگهای متفاوت...

چنان که نمونه (۱۴) نشان می دهد، هر بار هر گروه درونی به صورت گروه درونی گسترده تری ظاهر می شود و به این ترتیب، هر گروه درونی با گروه درونی بعدی به عنوان خواهر به کار می رود. در واقع، زیبایی و شمار نامحدود جمله های زبان از همین ویژگی بازگشت یا تکرار ناشی می شود. بدون ویژگی بازگشت یا تکرار، گسترش و نیز تولید بی شمار جمله های زبان ناممکن می بود.

۳- گروههای نقشی

در ساخت جمله، به همراه گروه فعلی، گروههای نقشی یا دستوری نیز حضور دارند. گروههای نقشی گروه متمم نما (حرف ربط) و گروه صرفی را شامل می شود. گروه صرفی به نوبه خود به ویژه به دو گروه نقشی یا دستوری کوچک تر مطابقه و زمان تحلیل می گردد. به این ترتیب، گروه فعلی تنها به همراه گروههای نقشی یا دستوری به ویژه گروه صرفی شامل عناصر زمان و مطابقه جمله را پدید می آورد، در غیر این حالت، گروه فعلی به صورت گروه مصدری یا بند مصدری ظاهر می شود (ر. ک: چامسکی، ۱۹۸۰، ص ۱۷۰-۱۷۲؛ مشکوة الدینی، ۱۳۸۴)، دو نمونه (۱۵) را مقایسه کنید:

(۱۵) الف) کتاب خواندن علی (گروه مصدری)؛

ب) علی کتاب می خواند (جمله).

عنصر دستوری مطابقه به فعل پسوند صرفی شناسه را می افزاید و از این راه، میان فعل و گروه اسمی نهاد مطابقه برقرار می کند (در برخی زبانها از جمله زبان عربی، به گروه اسمی نهاد و نیز مفعول صریح پسوند مطابقه آشکار افزوده می شود). عنصر نقشی زمان نیز در گروه زمان، به صورت آشکار یا تهی به فعل پسوند صرفی زمان را می افزاید. گروه نقشی متمم نما در اصل واژه دستوری حرف ربط در بند وابسته را شامل می شود. در جمله اصلی، حرف ربط تهی یا صفر است، زیرا جمله اصلی به حرف ربط نیاز ندارد. با این حال، به ویژه در جمله اصلی، گروه متمم نما جایگاههای خالی مشخص نما و هسته را داراست تا در حالت نیاز دستوری، گروههای همراه در گروه فعلی به آن جایگاهها جابه جا شوند، نمونه های قرینه (۱۶) را مقایسه کنید:

(۱۶) الف) من این کتاب را دیروز خواندم.

ب) این کتاب را من دیروز خواندم.

پ) دیروز من این کتاب را خواندم.

گروههای نقشی، همانند گروههای واژگانی دارای جایگاههای نقشی متمم و مشخص نما هستند. در حالی که در گروههای واژگانی، واژه هسته ظاهر می شود، در گروههای نقشی، عناصر نقشی یا دستوری به کار می رود. عنصر نقشی ممکن است به صورت مادی / آوایی ظاهر شود، همانند پسوندها و پیشوندهای صرفی زمان و مطابقه و نیز واژه های دستوری همانند فعلهای معین، وجهی و عنصر فعلی در فعل مرکب و یا ممکن است تهی باشد مانند پسوند صرفی زمان حال در زبان فارسی و برخی زبانهای دیگر (ر. ک: چامسکی، ۱۹۹۵، ص ۱۲۰، ۱۳۳-۱۳۶).

در گروه متمم نما به عنوان بالاترین گروه نقشی در جمله، حرف ربط در جایگاه هسته در بند وابسته (جمله وابسته)، ظاهر می شود و گروه مطابقه در جایگاه متمم آن جای می گیرد (چنان که گفته شد،

حرف ربط در جمله اصلی تهی است). در گروه مطابقه در جایگاه هسته، عنصر مطابقه (شناسه های فعل) و در جایگاه متمم آن گروه زمان قرار می گیرد. در گروه زمان در جایگاه هسته عنصر زمان و در جایگاه متمم آن، گروه فعلی پیوند می یابد. عنصر زمان پیشوندها و پسوندهای صرفی زمان حال و گذشته (و آینده در برخی زبانها از جمله زبانهای عربی و فرانسه) و نیز پایه واژه های معین از جمله فعلهای معین، فعلهای وجهی و عنصر فعلی در فعل مرکب را شامل می شود. بر پایه آنچه تاکنون گفته شد

۴- گروه حرف وابسته ای

در نظریه اصلها و عاملهای ساختی و نحو چندسطحی در سه دهه اخیر، گروه نقشی حرف وابسته ای نیز شناخته و تعریف شده است (ر.ک.: ابنی، ۱۹۸۷؛ فوکویی، ۱۹۸۶؛ بلهوت، ۱۹۹۵، ص ۵۳-۵۴). در نتیجه، حروف وابسته، این، آن، کدام، چه، هر و جز اینها نیز به عنوان هسته، گروه نقشی خاص خود یعنی گروه حرف وابسته ای را دارند

(۲۰) این کتاب دستور زبان؛

چه کتاب تازه ای؛

هر آدم عاقلی.

در گروه حرف وابسته، حرف وابسته به عنوان هسته و گروه اسمی به عنوان متمم در نظر گرفته می شود؛ حرف وابسته «این» هسته و اسمی کتاب دستور زبان، متمم است. برای توضیح علت وجودی گروه حرف وابسته ای دلایل خاصی را می توان ارائه نمود. از جمله، دلیل نخست هماهنگ شدن گروه حروف وابسته ای با ساخت کلی گروه در نحو چند سطحی است؛ به این معنی که بر پایه اصل کلی ناظر بر ساخت گروه، سازه های همراه هسته، خود باید گروه کامل (بیشینه) باشند. بنابراین، حرف وابسته نیز به عنوان هسته گروه حرف وابسته ای در نظر گرفته می شود و به این ترتیب، گروه قرینه خود را داراست. از این

راه، این ویژگی تحقق می یابد که به لحاظ یکسانی ساختی، همانند جمله که گروه صرفی دارد، گروه اسمی نیز گروه نقشی حرف وابسته ای را داراست. دلیل دوم این است که به لحاظ ویژگیهای صرفی، حرف وابسته از مقوله های واژگانی اسم، فعل، صفت و حرف اضافه متمایز است؛ به این معنی که مشخصه های صرفی معرفه و نکره اسم، مشخصه های «برتر» و «برترین» صفت و نیز مشخصه های صرفی فعل را دارا نیست. و بالاخره دلیل سوم این است که برخلاف واژه های اسم، فعل، صفت و حرف اضافه که محتوای معنایی مادی یا واژگانی دارند، حروف وابسته به هیچ روی معنای مادی یا واژگانی ندارند، بلکه تنها به مفاهیم دستوری از جمله، اشاره، پرسش، توزیع و شمول اشاره می کنند. بر این اساس کاملاً منطقی به نظر می رسد که حرف وابسته نیز مقوله نقشی یا دستوری و مشخصی در نظر گرفته شود و از این راه مقوله های متقارن واژه نقشی و گروه نقشی را دارا باشد.

با این حال، هر چند که گروه حرف وابسته ای اکنون نزد زبان شناسان پیرو نظریه اصلها و عاملهای ساختی به طور گسترده پذیرفته شده است، اما هنوز در درون تحلیلهای نظریه یاد شده و نحو چندسطحی منظور نمی شود. از این رو، در این کتاب نیز همانند همه نوشته های دستوری دیگر، همچنان تنها عنوان و مقوله «گروه اسمی به کار می رود و حرف وابسته به عنوان مشخص نمای گروه اسمی نشان داده می شود.

گروه اسمی

۱- ویژگیهای پیوندی ساختی

به آن واحد نحوی که از یک یا چند واژه به هم مرتبط پدید می آید و واژه اصلی یا هسته آن اسم است گروه اسمی گفته می شود. بر این پایه، روشن است که در گروه اسمی همواره یک اسم به عنوان واژه اصلی یا واژه هسته به کار می رود؛ به علاوه ممکن است تنها اسم هسته در جایگاه گروه اسمی ظاهر شود. با این حال به نظر نمی رسد که در کاربرد عادی زبان، هیچ عنصر اسمی به تنهایی بتواند در همه موقعیتهای به کار رود و منظور خاص ما را بیان نماید؛ به عبارت بهتر هر بار برای صحبت درباره چیز

خاصی، لازم است اسم مورد نظر با واژه ها و گروههای مناسب دیگر همراه شود و از این راه گروه اسمی تازه ای پدید آورد، به گونه ای که گروه حاصل بیانگر آن موقعیت خاص باشد و منظور و یا مفهوم مورد توجه ما را برساند. روشن است کاربردهای هر اسم بی شمار و گوناگون است. به همین سبب، در موارد بسیاری که درباره چیزی صحبت می کنیم، گروه اسمی تازه ای تولید می نماییم تا آن موقعیت خاص را بیان کند؛ به نمونههای (۱) توجه کنید:

(۱) رفتار بسیار خوب پیامبر اسلام (ص)؛

این چند تن شاعر پر آوازه ایران که در سده چهارم هجری می زیستند؛

هر دو تن سرباز معلم؛

این تنها خانم آموزگار.

به واژه ها و گروههایی که در گروه اسمی به همراه اسم ظاهر می شوند وابسته های اسم گفته می شود. وابسته هایی که در جلوی اسم ظاهر می گردند وابسته پیشین و آنهایی که به دنبال اسم به کار می روند وابسته پسین نامیده می شود. به علاوه، وابسته های اسم بر حسب معنی و یا مفهوم دستوری و نیز رابطه دستوری آنها با اسم در دسته های سه گانه پیشین و دسته های پنجگانه پسین قرار می گیرد.

۲- وابسته های پیشین

مشاهده و بررسی نمونههای (۱) ترتیب ظاهر شدن وابسته های پیشین را مشخص می نماید. روشن است که وابسته های پیشین به طور زنجیره ای و پیاپی در سه جایگاه پیش از اسم ظاهر می شود. در نخستین یا نزدیک ترین جایگاه پیش از اسم وابسته صفت پیشین، در دومین جایگاه، یکی از وابسته های حرف عدد و ممیز، عدد ترتیبی، صفت برترین و یا صفتهای «تنها» و «یگانه» و در سومین جایگاه پیش از اسم یکی از وابسته های حرف اشاره، حرف پرسشی، حرف تعجب یا حرف نامشخص ظاهر می گردد. وابسته های پیشین تنها به ترتیبی که در بالا گفته شد به کار می روند. در هر جایگاه وابسته پیشین، فقط

یک وابسته از نوع مربوط می تواند ظاهر شود. بر پایه ملاحظات یادشده در بالا، ترتیب ظاهر شدن وابسته های پیشین در گروه اسمی به صورت (۲) است:

(۲) ترتیب ساختی وابسته های پیشین در گروه اسمی:

(۳) حرف اشاره/ پرسشی / تعجب اشاره نامشخص + حرف عدد و ممیز عدد ترتیبی/صفت برترین/
تنها یگانه + صفت پیشین + اسم]

۱۱-۲-۱ وابسته پیشین - ۱: صفت پیشین

نمونه های (۳) گونه های صفت پیشین را نشان می دهد:

۳-الف) خانم آموزگار، آقا پسر، سرباز معلم؛

خان عمو، خان دایی، آقا موسی؛

ب) عمو هادی، دایی اسماعیل، خاله منیره، عمه پروین؛

پ) حاج علی، کربلایی محمد، مشهدی رضا؛

ت) دکتر افشین، استاد افشین؛

ث) خوب حرفی، بدکاری، نازنین آدمی؛

ج) افشین خان، نوشین خانم، امیررضا خان، علی آقا، افشین آقا.

چنان که در نمونه های (۳) مشاهده می شود، صفت پیشین از مقوله های صفت و یا اسم عام و نیز اسم خاص است و از لحاظ معنی، به مفاهیم محترمانه، خویشاوندی، دینی، علمی مهارتی و احساسی اشاره

می کند. همچنین در مواردی که واژه صفت با مفهوم احساسی در جایگاه صفت پیشین به کار رود، الزاماً نشانه «ی» // به دنبال اسم ظاهر می شود، (۳ ث).

ساخت گروه اسمی با صفت پیشین با مفهوم احساسی را به صورت (۵) می توان نشان داد:

(۵) گروه اسمی با صفت پیشین با مفهوم احساسی:

صفت پیشین با مفهوم احساسی + اسم - ی]

مانند نمونه های (۳).

خوب حرفی؛

بدکاری؛

نازنین آدمی.

۱۱-۲-۲ وابسته پیشین - ۲: حرف عدد، عدد ترتیبی و صفت برترین

۱۱-۲-۲-۱ حرف عدد

نمونه های (۶)، گروه اسمی با حرف عدد را نشان می دهد:

(۶) الف) چهار جلد کتاب؛

سه تن دانشجو؛

ب) دو نوع شکر؛

دو فنجان شیر؛

سه لیوان آب؛

یک کیلو آرد؛

پ) چهار کتاب؛

سه دانشجو؛

ت) * دو شکر؛

* دو شیر.

بر پایه نمونه های (۶)، ساخت گروه اسمی با حرف عدد را به صورت (۷) می توان نشان داد.

(۷) ساخت گروه اسمی با حرف عدد: [حرف عدد + ممیز + اسم]

ممیز: جلد، تن، نوع، فنجان، نفر، تا، رأس، فرزند، ظرف، کیلو،

چنان که نمونه های (۶ الف) و (۶ ب) نشان می دهد، ممیز از لحاظ معنی با اسم پس از آن ارتباط دارد؛ به عبارت دیگر حرف ممیز از میان واژه های اسم که به یکی از مفاهیم شمارشی اشاره می کند و متناسب با ویژگیهای معنایی اسم در گروه اسمی است، گزیده می شود؛ از جمله، «جلد» برای «کتاب»، «تن» برای «انسان»، «فنجان» برای «شیر»، «قهوه» و «چای»؛ «کیلو»، «گرم» و «مقال» برای اسمهایی که چیز مورد اشاره آنها وزن شدنی است و جز اینها. به همین سبب، به همراه برخی واژه های اسم ممکن است حروف ممیز چنگانه ای به کار رود، مثلاً، «فنجان»، «استکان»، «لیوان»، «بطری»، «پیمانه»، «سطل» و جز اینها برای «شیر».

با این حال، چنان که در نمونه های (۶ پ) مشاهده می شود، ممکن است حرف عدد به تنهایی یعنی بی ممیز در گروه اسمی به کار رود. از لحاظ دسته بندی دستوری شود، «اسم شمردنی» گفته: زیر مقوله ای به اسمهایی که ممکن است به همراه آنها حرف عدد بی ممیز ظاهر می شود. از لحاظ معنی، این گونه اسمها به افراد و یا واحدهای جدا از یکدیگر اشاره می کنند، مانند نمونه های (۶ پ). برعکس، به اسمهایی که به تنهایی با حرف عدد و بی ممیز به کار نمی رود، «اسم ناشمردنی» گفته می شود. از لحاظ معنی، اسم ناشمردنی به جنس یا ماده طبیعی و توده وار و با اسم معنی اشاره می کند، از جمله نمونه های (۸):

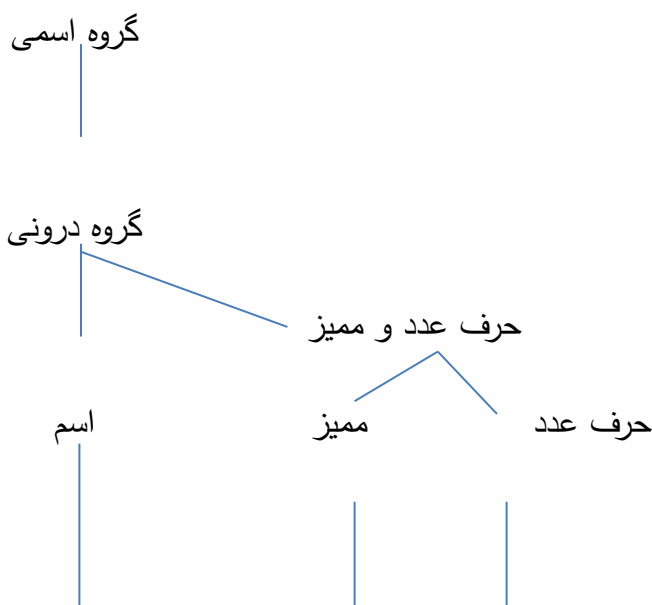
(۸) الف (شیر، آرد، شکر، آب، گوشت، برنج، ... ؛

ب) خطر، هوش، دوستی، درستی، آسودگی، ...

یاد آوری می شود که اسم معنی به یک یا چند ویژگی معنایی مشترک میان پدیده های گوناگون اشاره می نماید. مثلاً، «خوبی» به ویژگی مشترک میان کارهایی از جمله «بخشش»، «کمک کردن به دیگران»، «هدیه دادن» و جز اینها دلالت می نماید. روشن است که پدیده های توده وار از لحاظ معنی قابل شمارش نیست، مگر آنکه برحسب مقیاسهایی که حرف ممیز بیانگر آن است میزان آن تعیین شود. از جمله، «شیر»، «آب»، «شکر»، «گوشت» و جز اینها بی ممیز با حرف عدد به کار نمی رود، چون به طور محض در مورد آنها، هیچ چیز شمردنی وجود ندارد؛ به همین سبب ظاهر شدن آنها با حرف عدد و بی ممیز ناسازگار است. در واقع، در مورد اسمهای ناشمردنی، حرف ممیز واحدها یا موردهای قابل شمارش را مشخص می نماید، مانند نمونه های (۶ ب). با این حال، در مواردی که به همراه اسم ناشمردنی، حرف عدد بی ممیز ظاهر شود، حرف ممیز پنهان است و فهمیده می شود، مانند نمونه های (۹):

(۹) دو چای، سه بستنی.

ساخت نمای گروه اسمی با حرف عدد را به شکل نمودار (۱۰) می توان نشان داد:



۱-چهار	جلد
۲-چهار	∅
	کتاب
	کتاب

۱۱-۲-۲-۲ عدد ترتیبی

نمونه های (۱۱) گروه اسمی با حرف عدد ترتیبی را نشان می دهد: (۱۱) دومین خانه، چهارمین خیابان، آخرین گروه. چنان که در نمونه های (۱۱) مشاهده می شود، صفت ترتیبی «آخرین» نیز در همین زیر دسته قرار می گیرد. حرف ممیز به دنبال حرف عدد ترتیبی و یا صفت ترتیبی «آخرین» نیز ممکن است به کار رود، مانند نمونه های (۱۲): (۱۲) اولین جلد کتاب، دومین ظرف غذا، آخرین دسته مسافران. ساخت نمای گروه اسمی با حرف عدد ترتیبی را به شکل نمودار (۱۳) می توان نشان داد:

۱۱-۲-۲-۳ صفت برترین

صفت برترین و همچنین صفت های «یگانه» و «تنها» نیز ممکن است در دومین جایگاه پیش از اسم در گروه اسمی ظاهر شوند، مانند نمونه های (۱۴):

(۱۴) بزرگ ترین خانه، بالاترین طبقه، بلندترین ساختمان، یگانه فرزند، تنها خانواده. چنان که در نمونه های (۱۴) مشاهده می شود، واژه های صفت «یگانه» و «تنها» نیز ممکن است در دومین جایگاه پیش از اسم در گروه اسمی ظاهر شود. از لحاظ معنی، صفت های «تنها» و «یگانه» به محدودیت یا حصر اشاره می کند. با این حال، «یگانه» تنها به یک فرد، واحد و یا مورد اشاره می کند، در حالی که «تنها» ممکن است به یک و یا شماری از افراد، واحدها و یا موردها دلالت نماید.

در ساخت گروه اسمی با صفت های «تنها» و «یگانه»، به دنبال اسم الزاماً وابسته اسمی (مضاف الیه) و یا بند موصولی به کار می رود، مانند نمونه های (۱۴):

(۱۴) یگانه خالق جهان؛

تنها منشأ نور و حرارت که زمین را روشن و گرم نگه می دارد.

ساخت نمای گروه اسمی با صفت‌های «یگانه» و «تنها» به صورت (۱۷) است:

۱۱-۲-۳ وابسته پیشین - ۳: حروف اشاره مشخص و نامشخص، حرف پرسش و تعجب

دو سومین جایگاه پیش از اسم یعنی در جایگاه آغازی گروه اسمی، ممکن است یکی از عناصر چهار دسته حرف اشاره مشخص، حرف پرسشی، حرف تعجب و حرف اشاره نامشخص ظاهر شود، مانند نمونه های (۱۸):

(۱۸) الف) حرف اشاره مشخص: این، آن، همین، همان، آن همه، این همه، این قدر؛

ب) حرف پرسشی: کدام، چند، چه، چه قدر، چه اندازه، چه نوع، چگونه، چه جور، چطور، چند، چند نوع، چند جور، چند گونه؛

پ) حرف تعجب: عجب، چه، چه قدر؛

ت) حرف اشاره نامشخص: هر، هر نوع، هر جور، هر گونه؛

هیچ، هیچ نوع، هیچ گونه، هیچ جور؛

چنین، این چنین، چنان، آن چنان؛

فلان؛

همه، همه نوع، همه گونه، همه جور، همه اندازه؛

بعضی، برخی؛

خیلی، بسیاری؛

همه، تمام.

عناصر چهار دسته یاد شده مشخص کننده و یا چنان که در نحو چند سطحی گفته می شود، مشخص نمای گروه اسمی است (← فصل دهم)؛ به این معنی که ممکن است تنها در جایگاه آغازی گروه اسمی به کار روند و هیچ گاه به همراه هیچ یک از گروههای دیگر یعنی گروه فعلی، گروه صفتی و یا گروه حرف اضافه ای ظاهر نشوند؛ به همین سبب، عناصر یاد شده در گروه اسمی نقش دستوری «مشخص نما» دارند و به همین نام خوانده می شوند، مانند نمونه های (۱۹)

(۱۹) این چند تن خانم آموزگار؛

همین ساده ترین کار؛

کدام کتاب؛

چه کتابی؛

چند کتاب؛

چه جور آدمی؛ عجب باغی؛

چه شهری؛

هر دانشجو؛ هر دانشجویی؛

این چنین آدمی؛

فلان کس؛

همه کس؛ همه نوع کتاب؛ این همه کتاب

بعضی مردم؛ بسیاری مردم؛

همه مردم؛ تمام مردم.

حروف اشاره نامشخص «چنین» و «چنان» و نیز حروف تعجب «چه» و «عجب» الزاماً به همراه اسم با نشانه نکره به کار می رود؛ به ساختهای گروه اسمی (۲۰) و نمونه های

حروف اشاره نامشخص «هر»، «هیچ» و «همه» ممکن است به همراه اسم با نشانه نکره و یا بی نشانه نکره به کار رود، مانند نمونه های (۲۲):

(۲۲) هر دانشجویی: هر دانشجو؛

هیچ چیز: هیچ چیزی؛

همه کس: همه کسی.

حرف اشاره نامشخص «فلان» با اسم مفرد و یا جمع و بی نشانه نکره و حروف اشاره نامشخص «همه»، «بعضی»، «برخی»، «خیلی» و «بسیاری» الزاماً با اسم جمع و بی نشانه نکره به کار می رود. به ساختهای گروه اسمی (۲۳) و نمونههای (۲۴) توجه کنید:

(۲۴) فلان کتاب، فلان مردم؛

بعضی کتابها، خیلی مردم، بسیاری مردم.

حرف اشاره نامشخص «هیچ» از لحاظ معنی بر مفهوم «منفی» تأکید می کند. به علاوه، «هیچ» تنها در جمله های پرسشی و منفی به کار می رود و هیچ گاه در جمله مثبت ظاهر نمی شود، مانند نمونههای (۲۵):

(۲۵) هیچ کتابی همراه داری؟

هیچ کتابی ننوشت.

حروف اشاره «این» و «همین» مفهوم «اشاره به نزدیک» و «آن» و «همان» مفهوم «اشاره به دور» را دارند. حروف اشاره «همین» و «همان»، به ترتیب، علاوه بر اشاره به مفهوم «نزدیک» و «دور» به مفهوم «تأکید» نیز اشاره می‌کند.

هر یک از حروف پرسشی در مفهوم خاصی به کار می‌روند؛ مثلاً حروف پرسشی «کدام» و «چه» از شناخت یا ماهیت «چند» از تعداد، «چندمین» از ترتیب، «چه قدر» و «چه اندازه» از مقدار و اندازه و «چه نوع» و «چه جور» از نوع یا حالت چیزی سؤال می‌کنند.

حرف اشاره نامشخص «هر» مفهوم «اشاره به یک یک افراد، واحدها و یا موردها»، «همه»، «همه» و «تمام» مفهوم «اشاره به تمامی افراد، واحدها و موردها، و «هیچ» مفهوم «نفی یک یک افراد، واحدها و یا موردها» را دارد.

از میان وابسته‌های پیشین در گروه اسمی، تنها حرف عدد ترتیبی و صفت برترین و نیز حروف اشاره نامشخص «هر نوع»، «هر جور»، «هر گونه»، «هر تعداد» و «همه نوع»، «همه گونه»، «همه جور» و «همه اندازه» ممکن است به صورت تکرار همپایه به کار روند، مانند نمونه‌های (۲۶):

(۲۶) دقیق‌ترین و پرکارترین دانشجویان؛

وسیع‌ترین و پردرخت‌ترین خیابان؛

اولین و چهارمین خیابان.

۳- وابسته‌های پسین

۱۱-۳۰ آرایش پیوندی ساختی وابسته‌های پسین

در گروه‌های اسمی نمونه (۲۹)، وابسته‌های پسین به کار رفته است:

(۲۹) تنها کتاب آسمانی اسلام، قرآن، که پیامبر در طول ۲۳ سال بر مسلمانان فرو خواند؛ کتاب سودمند

این نویسنده با عنوان «دستور زبان همگانی» درباره نظریه ساخت

زبان که به تازگی منتشر شده است؛

مسائل فراوان جوامع امروز؛

پژوهشهای گسترده زبان شناسان درباره ساخت زبان که بنیاد نظریه همگانی

زبان را فراهم کرده است؛

صورت‌های نمونه (۳۰) نادرست است:

(۳۰) " مسائل جوامع امروز فراوان؛

" پژوهشهایی که بنیاد نظریه همگانی زبان را فراهم کرده است گسترده درباره ساخت زبان شناسان.

مشاهده و بررسی نمونه های درست (۲۹) و نمونه های نادرست (۳۰)، ترتیب روساختی وابسته های پسین در گروه اسمی را نشان می دهد؛ به ساخت گروه اسمی

در نخستین جایگاه پس از اسم با نشانه اضافه صفتی یا کسره اضافه «ب»، گروه صفتی، در دومین جایگاه پس از اسم با نشانه اضافه اسمی یا کسره اضافه، گروه اسمی، در سومین جایگاه پس از اسم، وابسته بدل به صورت گروه اسمی و یا گروه صفتی، در چهارمین جایگاه پس از اسم، وابسته حرف اضافه ای به صورت گروه حرف اضافه ای و بالاخره در پنجمین و آخرین جایگاه پس از اسم بند موصولی ظاهر می شود. بر پایه ملاحظات یاد شده در بالا، وابسته های پسین اسم، برحسب مقوله های گروهی به صورت نمودار (۳۲) ظاهر می شوند:

(۳۲) گروه اسمی: اسم - + - گروه صفتی + گروه اسمی + گروه اسمی / گروه صفتی + گروه حرف اضافه ای + بند موصولی

توجه به این نکته لازم است که تنها در صورت ظاهر شدن وابسته های پسین گروه صفتی و گروه اسمی، به ترتیب نشانه های اضافه یا کسره اضافه ظاهر می شود و در صورتی که وابسته های یادشده به کار نرود، وابسته های بعدی بدون نشانه اضافه به کار می روند؛ به نمونه های (۳۳) توجه کنید:

(۳۳) الف) پژوهشهای گسترده زبان شناسان درباره ساخت زبان که بنیاد نظریه ساخت همگانی زبان را فراهم کرده است؛

ب) پژوهشهایی درباره ساخت زبان؛

پ) پژوهشهایی که بنیاد نظریه ساخت همگانی زبان را فراهم کرده است.

توضیح این نکته لازم است که اسم از لحاظ مشخصه های نحوی در اصل، هیچ وابسته الزامی ندارد و لذا، هیچ یک از وابسته های اسم اجباری نیستند، به آن عبارت بهتر ممکن است به کار روند و یا به کار نروند. بنابراین، اسم می تواند به تنهایی در جایگاه گروه اسمی ظاهر شود زیرا هیچ یک از وابسته ها برای آن اجباری نیست، در نمودار ساخت نمای گروه اسمی، همه گروههای وابسته با یک سطح فاصله از اسم به پیوند می یابد. در واقع، یک سطح فاصله درونی یادشده به معنی غیر الزامی. اختیاری بودن گروههای وابسته به آن است. به نمودار ساخت نمای گروه اسمی

(۳۴) پژوهشهای گسترده زبان شناسان درباره ساخت زبان که بنیاد نظریه ساخت همگانی زبان را فراهم کرده است؛

۱۱-۳-۴ وابسته صفتی

در نخستین جایگاه پس از اسم وابسته صفتی یا گروه صفتی به کار می رود. چنان که در بالا گفته شد، در این حالت، الزاماً به دنبال اسم نشانه اضافه یا کره اضافه ظاهر می شود. ساخت گروه اسمی با وابسته صفتی را به صورت زیر می توان نشان داد:

(۳۵) گروه اسمی: اسم + گروه صفتی

(۳۶) کتاب سودمند؛

کتابهای خوب و سودمند؛

دانشجویان بسیار کوشا؛

پزشک زن؛ پزشکان زن؛

انگشتر طلا؛

چنان که در نمونه های (۳۶) مشاهده می شود، واژه های صفت تنها به مفهوم «حالت با چگونگی» یا «بیان جنس و یا نوع» اشاره می کند. به همین لحاظ، در دستور زبانهای سنتی دو مفهوم صفت حالت و صفت بیانی (بیان جنس و یا نوع) به کار برده شده است (ر.ک: قریب و دیگران، ص ۴۲ و ← فصل هشتم). نمودار ساخت نمای گروه اسمی با وابسته صفتی را به شکل (۳۷) می توان نشان داد:

۱۱-۳-۳ وابسته اسمی

در دومین جایگاه پس از اسم، گروه اسمی با نشانه اضافه به کار می رود. به طور سنتی، به وابسته گروه اسمی مضاف الیه نیز گفته می شود (ر.ک: قریب و دیگران، ص ۴۰)، ساخت گروه اسمی را به صورت (۳۸) می توان نشان داد:

(۳۸) گروه اسمی: اسم = + گروه اسمی

به نمونه های (۳۹) توجه کنید:

(۳۹) الف) شاهنامه فردوسی؛

کتاب دوستم؛

دستورهای پیامبر؛

ب) درختهای جنگلهای شمال کشور ایران؛

مزارع کشاورزان روستاهای کشور ما.

به نمونه های (۳۹) توجه کنید:

چنان که در نمونه های (۳۹) مشاهده می شود، در صورتهای پیچیده گروه اسمی، ظاهر شدن چند وابسته اسمی به طور پیاپی که در قشرهای تو در تو به طور سلسله مراتبی به یکدیگر مرتبط شده اند، مشاهده می شود. به نمودار ساخت نمای نمونه (۴۰) توجه کنید:

(۴۰) مزارع کشاورزان روستاهای کشور ما؛

چنان که در نمودار ساخت نمای (۴۰) مشاهده می شود، در قشرهای پیاپی از بالا به پایین، گروههای اسمی وابسته (وابسته اسمی) هر یک در درون گروه اسمی پیشین خود جای گرفته است، به گونه ای که هر گروه اسمی به گروه اسمی پیشین خود وابسته است. از لحاظ معنی، صورتهای ساخت «اسم + وابسته اسمی» ممکن است به چند مفهوم جداگانه به شرح زیر اشاره کند:

۱-۳-۳-۱۱ مالکیت یا تعلق

ممکن است گروه اسمی به مفهوم مالکیت یعنی «داشتن» یا «دارا بودن چیزی» در مورد دارنده انسان اشاره کند؛ مفهوم تعلق به رابطه معکوس آن، یعنی مالکیت چیزی در ارتباط با دارنده انسان دلالت کند،

مانند نمونه های (۴۱)

(۴۱) خانه ما؛

کتاب این دانشجو.

۱۱-۳۲-۲ تخصیص

ممکن است گروه اسمی با ساخت اضافه وابسته اسمی به مفهوم «اختصاص داشتن»، «تخصیص» و یا «مربوط بودن» چیزی به انسان، جانور و یا چیز دیگری اشاره کند، مانند نمونه‌های (۴۲):

(۴۲) اتاق من؛

لانه کبوتر؛

کلید در.

۱۱-۳-۳-۳ رابطه حالت یا عمل با شخص، جانور، شیء یا پدیده

ممکن است گروه اسمی با ساخت اضافه وابسته اسمی به مفهوم رابطه «حالت و یا عمل خاص توسط شخص، جانور، شیء و یا پدیده، و یا رابطه «حالت و یا عمل خاص نسبت به شخص، جانور، شیء و یا پدیده، اشاره نماید، مانند نمونه های (۴۳):

(۴۳) دوستی او؛

مهر خدا؛

تندی باد؛

جریان آب؛

کاشتن نهال.

توضیح این نکته لازم است که برخی از صورتهای گروه اسمی با ساخت اضافه وابسته اسمی از نوع یادشده در بالا مبهم است؛ به این معنی که به دو مفهوم معکوس رابطه «حالت و یا عمل به توسط شخص» و یا «حالت و یا عمل نسبت به شخص اشاره نماید (ر.ک.: باطنی، ص ۱۰۷)، مانند نمونه های (۴۴):

(۴۴) مهر خدا؛ با دو مفهوم «مهر خدا نسبت به مردم» یا «مهر مردم نسبت به خدا»؛ دوستی پیامبر؛ با دو مفهوم «دوستی پیامبر با مردم» یا «دوستی مردم با پیامبر».

با این حال، ممکن است بافت جمله و یا متن (جمله های قبل و بعد)، یکی از دو مفهوم یادشده را مشخص نماید.

۱۱-۳-۳-۴ بیان جنس و نوع

ممکن است گروه اسمی با رابطه دستوری وابسته اسمی، جنس یا نوع را بیان کند، (۴۵)

مانند نمونه های (۴۵):

انگشتر طلا؛

پزشک زن.

چنان که در نمونه های (۴۵) مشاهده می شود، در این گونه موارد، گروه اسمی با رابطه وابسته اسمی، الزاماً به صورت اسم جنس و یا اسم نوع ظاهر می گردد. به طور سنتی، به ساخت گروه اسمی یادشده، اضافه بیانی گفته می شود (ر.ک.: فریب و دیگران، بی تا، ص ۴۲).

۱۱-۳-۳-۵ توضیح و تعیین

ممکن است گروه اسمی با رابطه دستوری وابسته اسمی ماهیت اسم هسته را مشخص و معین نماید؛ در این حالت گروه اسمی وابسته به صورت اسم خاص ظاهر می شود،

مانند نمونه های (۴۶):

(۴۶) شهر تهران؛

استان خراسان.

۱۱-۳-۳۶ تشبیه

ممکن است گروه اسمی با ساخت اضافه اسمی، شباهت اسم هسته را به اسم وابسته و یا برعکس اسم وابسته را به اسم هسته بیان نماید، مانند نمونه‌های (۴۷):

(۴۷) الف) قد سرو؛

روی ماه؛

ابروی کمان؛

ب) تیر مژگان؛

لعل لب.

به طور سنتی، به ساخت اضافه اسمی یادشده، اضافه تشبیهی گفته می‌شود (ر.ک: قریب و دیگران، بی تا، ص ۴۲).

۱۱-۳-۳-۷ استعاره

ممکن است گروه اسمی با ساخت اضافه اسمی به مفهوم استعاره دلالت کند؛ به عبارت بهتر اسم هسته به معنی غیر اصلی خود اشاره نماید، مانند نمونه های (۴۸):

(۴۸) روی سخن؛

دست روزگار.

به طور سنتی، به ساخت اضافه اسمی یادشده، اضافه استعاری گفته می‌شود (ر.ک.: قریب و دیگران، بی تا، ص ۴۳)

در پایان این قسمت، توضیح این نکته لازم است که هرگاه واژه اسم هسته در ساخت اضافه اسمی به مصوت ختم شود کسره اضافه در صورت نوشتاری آن یا به یکی از دو صورت همزه «ء» یا «ی» ظاهر می شود و به صورت [YE] تلفظ می شود و آنکه در صورت نوشتاری آن تغییری رخ بدهد به صورت [YE] تلفظ یا بدون می شود:

(۴۹) خانه من؟

بوی گل؛

صدای پرندگان؛

سینی نقره

۱۱-۳-۴ وابسته بدل

به رابطه دستوری گروه اسمی و یا گروه صفتی که در جایگاه سوم پس از اسم هسته در گروه اسمی، یعنی پس از وابسته‌های صفتی و اسمی به کار می رود، وابسته بدل گفته می شود؛ وابسته بدل بی کسره اضافه ظاهر می شود؛ به نمونه های (۵۰) که در آنها وابسته بدل به کار رفته است توجه کنید:

(۵۰) پیامبر بزرگ اسلام، حضرت محمد (ص)؛

ما، نوع بشر؛

فردوسی، شاعر حماسه سرای ایران؛

گلستان، نوشته سعدی؛

پسرک، بیچاره؛

ما، خودمان؛

ما، همه.

ساخت گروه اسمی با وابسته بدل را به صورت (۵۱) می توان نشان داد:

رابطه دستوری ضمیر مشترک در جایگاه وابسته بدل، تأکیدی است. اسم در جایگاه وابسته بدل با اسم هسته گروه اسمی از لحاظ شمار (مفرد و جمع) مطابقت می کند، مانند نمونه‌های (۵۲):

(۵۲) فردوسی، سعدی، حافظ، مولوی و نظامی، شاعران بزرگ ایران؛

ما، خودمان؛

ما، شهروندان؛

آنها، همه.

۱۱-۳-۵ وابسته حرف اضافه ای

در چهارمین جایگاه پس از اسم هسته در گروه اسمی، ممکن است گروه حرف اضافه ای با رابطه دستوری وابسته به کار رود. ساخت گروه اسمی با وابسته حرف اضافه ای را به صورت (۵۳) می توان نشان داد:

(۵۳) گروه اسمی: [اسم + ... + گروه حرف اضافه ای

به نمونه های (۵۴) توجه کنید:

(۵۴) اثر معتبر این نویسنده درباره نظریه ساخت زبان؛

بحث طولانی مجلس درباره نظام اقتصادی کشور؛

این چند کتاب خواندنی این نویسنده درباره دستور زبان فارسی؛

بحث درباره مسائل اقتصادی؛

چند کتاب از این نویسنده.

گروه حرف اضافه ای وابسته به دنبال اسم هسته ، با کسره اضافه به کار می رود.

به نمونه‌های (۵۵) توجه کنید:

(۵۵) کتاب روی میز؛ «کتاب»، اسم هسته معرفه؛

خانه نزدیک جنگل؛ «خانه»، اسم معرفه؛

راه به طرف شمال؛ «راه»، اسم معرفه؛

کتاب درباره دستور زبان؛ «کتاب»، اسم معرفه؛

کتاب بزرگ روی میز؛

راه اصلی به طرف شمال؛

باغ بزرگ نزدیک رودخانه.

از لحاظ معنی، گروه حرف اضافه ای وابسته عیناً به مفهوم حرف اضافه حاضر در آن، از جمله محدودیت، مبدأ، منشأ، انتها یا پایان و جز اینها اشاره می کند (← فصل نهم).

۱۱-۳۶ بند موصولی

بند موصولی به دنبال همه وابسته های پسین و در جایگاه پایانی گروه اسمی به کار می رود. در جلوی بند موصولی الزاماً حرف ربط «که» ظاهر می شود. اسم هسته در جلوی بند موصولی ممکن است با نشانه «ی» /i/ و یا بی آن به کار رود. در مواردی که نشانه «ی» پیش از بند موصولی به دنبال اسم

معرفه ظاهر شود، اسی ربط» یا ائشانه ربط» را نشان می دهد. به بند موصولی به دنبال اسم نکره، بند موصولی وصفی بند موصولی توضیحی گفته می شود، و به دنبال اسم معرفه، اسم جنس و اسم نوع

مانند نمونه های (۵۶):

(۵۶) الف) کتابی که اکنون می خوانم؛ «کتابی»، اسم نکره؛ مسئله مهمی که در حال حاضر باید مورد توجه قرار گیرد؛ «مسئله مهمی»، اسم نکره؛

پرنده ای که بر روی شاخه درختی نشسته بود؛ «پرنده ای»، اسم نکره؛

چشمه ای که از کوهسار جاری می شود؛ «چشمه ای» اسم نکره؛

ب) مسلمانان که به دستور پیامبر عمل می کردند؛ امسلمانان»، اسم معرفه؛ گیاه که به هوای محیط طراوت و پاکیزگی می بخشد؛ آگیاه»، اسم نوع؛ این دانشجو که کتاب می خواند؛ «دانشجو»، اسم معرفه؛

پ) این دانشجویی که کتاب می خواند؛ «دانشجو»، اسم معرفه؛

آن کتابی که می خواندی؛ «کتاب»، اسم معرفه؛

ت) فردوسی که کتاب شاهنامه را به نظم پدید آورده.

چنان که در نمونه های (۵۶ ب) مشاهده می شود، به سبب وجود حرف اشاره «این و «آن»، اسم هسته معرفه است و به همین لحاظ، نشانه «ی» بعد از آن نمی تواند نشانه نکره باشد، بنابراین در نمونههای یادشده «ی» به همراه «که» نشانه ربط است. ساخت گروه اسمی با وابسته بند موصولی را به صورت (۵۷) می توان نشان داد:

(۵۷) گروه اسمی: [اسم + ... + بند موصولی

۱۱-۳۶۱ بند موصولی متمم

یادآوری این نکته لازم است که در مواردی که بند موصولی به گروه اسمی پایه فعل

مرکب و یا گروه اسمی مسند، در ساخت «مسند + فعل رابط»، مربوط باشد، بند موصولی الزاما در جایگاه پس از فعل یعنی جایگاه متمم در گروه فعلی ظاهر می شود (برای آگاهی از ساخت نمای جمله ← فصل شانزدهم):

(۵۹) او حرفی زد که هیچ کس انتظارش را نداشت؛

این مسئله ای است که باید درباره اش فکر کرد؛

کعبه خانه ای است که نخستین بار ابراهیم پیامبر آن را بنا کرد.

صورت‌های نمونه (۵۹) که در آنها بند موصولی به جایگاه پس از فعل جابه جا نشده است نادر یا نادرست است؛ نمونه های (۵۹) را با نمونه های (۶۰) مقایسه کنید:

(۶۰) " او حرفی که هیچ کس انتظارش را نداشت زد؛

این مسئله ای که باید درباره اش فکر کرد است؛

کعبه خانه ای که نخستین بار ابراهیم پیامبر آن را بنا کرد است.

۱۱-۳-۶-۲ ابهام در برخی پیوندهای ساختی گروه اسمی با بند موصولی

در برخی از صورتهای گروه اسمی با ساخت «اسم + وابسته اسمی + بند موصولی که در آنها در جایگاه اسم هسته گروه اسمی وابسته ضمیر سوم شخص وجود داشته باشد و یا اسمی که از لحاظ شمار با اسم در جایگاه هسته گروه اسمی اصلی برابر وجود داشته باشد، ابهام ساختی پدید می آید؛ به این معنی که بر پایه دو تحلیل ساختی متفاوت دو معنی متمایز مشخص می شود، مانند نمونههای (۶۱):

(۶۱) گل این شاخه که شکسته است؛

دوست مهمان او که تازه آمده بود.

برای هر یک از نمونه های (۶۱) دو نمودار ساخت نمای متفاوت و در نتیجه دو معنی متمایز می توان مشخص نمود؛ در ساخت نمای (۶۲ الف) و (۶۲ ب) را مقایسه کنید:

چنان که مشاهده می شود، در نمودار ساخت نمای (۶۲ الف)، بند موصولی که شکسته است، به گروه اسمی وابسته یعنی «این شاخه ...» مربوط است، در حالی که در نمودار ساخت نمای (۶۲ ب)، بند موصولی یاد شده به گروه اسمی اصلی یعنی «گل ...» پیوند یافته است؛ به همین لحاظ، برحسب پیوند بند موصولی به هر یک از دو گروه اسمی یاد شده، معنی متمایزی می توان در نظر گرفت (۶۳):

(۶۳) «گل ... که شکسته است»؛

.... این شاخه که شکسته است».

۱۱,۴ روابط یا نقشهای دستوری گروه اسمی

گروه اسمی ممکن است با روابط دستوری چندگانه وابسته اسمی، وابسته بدل، پایه فعل مرکب، نهاد، مفعول صریح، مسند، متمم مسندی مفعول صریح یا قید به کار رود

(۶۴) مردم کشور پهناور ایران؛ «کشور پهناور ایران»، وابسته اسمی؛

فردوسی، شاعر بزرگ حماسه سرای ایران؛ «شاعر بزرگ حماسه سرای ایران»،

وابسته بدل؛ آموزگاران برای آموزش به نوجوانان زحمت زیادی می کشند؛ «زحمت زیادی»، پایه فعل مرکب
«زحمت زیادی می کشند»؛

مردم هوشیار ایران همواره در برابر هجوم بیگانگان ایستادگی کرده اند؛ «مردم هوشیار ایران»، نهاد (برای
گروه اسمی نهاد، ر.ک.: فصل شانزدهم).

پیامبر کتاب الهی را به تدریج در طول بیست و سه سال بر مسلمانان فروخواند؛ «کتاب الهی را»، مفعول
صریح؛

پیامبر اسلام رهبری بزرگ بود، رهبری بزرگ، مسند

همه او را آدم خوبی می دانستند؛ «آدم خوبی»، متمم مسندی مفعول صریح؛ دو سال پیش، در بم زلزله
آمد و همه شهر ویران شد؛ «دو ماه پیش»، قید زمان؛

چنان که به خوبی مشاهده می شود، گروه اسمی با روابط یا نقشهای دستوری چندگانه در جمله، بسیار
پرکاربرد است.

۱۱,۵ ساخت تأکیدی «اسم + وابسته اسمی»

گاهی ممکن است در گفتار در ساخت جمله معلوم و یا مجهول و یا در ساخت جمله بی نهاد آشکار با
شناسه فعل سوم شخص جمع در جایگاه مفعول صریح، ساخت اسم + وابسته اسمی» به ترتیب به
صورت‌های (۶۵) ظاهر شود:

(۶۶) این بوته گل‌هایش زیباست؛

این دانشجو مقاله اش برگزیده شده است؛

این بوته را گل‌هایش را کنده اند. این بوته رو گل‌هایش ؛

این مجله را ورق‌هایش را پاره کرده اند. این مجله رو ورق‌هایش.

چنان که مشاهده می شود، ویژگی ساخت (۶۵ ب) ظاهر شدن دوگانه حرف نشانه

«را (در گفتار «رو» یا «ش») می باشد. از لحاظ معنی، به نظر می رسد که در نمونه های بالا، گروه اسمی در جایگاه وابسته اسمی همراه با مفهوم «تأکید» به کار رفته است.

۱۱-۶ ابهام در جایگاه نهاد

در جایگاه نهاد، ساخت گروه اسمی + گروه حرف اضافه ای ممکن است با دو تحلیل ساختی با روابط دستوری دوگانه در نظر گرفته شود، مانند نمونه‌های (۶۷):

(۶۷) الف) ... + اسم . + ... + گروه حرف اضافه ای نهاد

ب) گروه اسمی نهاد + گروه حرف اضافه ای قید

چنان که در صورتهای ساختی (۶۸) مشاهده می شود، گروه حرف اضافه ای برحسب تحلیل ساختی، ممکن است با یکی از روابط دستوری وابسته حرف اضافه ای در گروه اسمی و یا قید به کار رود؛ به نمونه‌های (۶۸) توجه کنید:

(۶۸) این چند دانشجو از مشهد رسیده اند: - این چند دانشجو + از مشهد [

این چند معلم از اصفهان آمدند: این چند معلم از اصفهان [...

این چند معلم + از اصفهان

کتاب در موضوعهای گوناگون کتاب در موضوعهای گوناگون

.... [کتاب] + در موضوعهای گوناگون ... موجود است:

